

ناهدری

ع ۲۰ ۱۴۸۱

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۷۱۵

اعتقادات خمس در نبوت

عقدا اول تو آنکه این سلطان دین
 پیغمبر بر این دین و جزو دگر کار
 نبوده معراج جهانی که او را رونمود
 چنین از معجزات اوست قرآن مجید
 شکرش از دین اسلامت خارج نچلا
 و این رسال این پیغمبر پاکیزه کیش
 تا رسد از بر او جمله احکام دین
 این دین و جو از حکم عقل است و اصل نبوت
 استیمین معصوم دانی جمله پیغمبران
 در تمام عمر میباشند معصوم از گناه
 نیز بمعنی از اصل مذهب امدای پر
 را بر میزدان محمد را تو ختم نبیا
 صول دین بود این اعتقاد ایزد
 بدینسان که انتخاب مستطاب

آنکه نام او محمد در همه طغرا بود
 شهادت معجزات پدید و حساب بود
 چنین شوق التماس که معجزش افتاد
 دین مطالب از اصول دینت ای بر باد
 در جانش چون پیود و کبر هم ترس بود
 پس چو دیگر انبیا بر حق زوا جها بود
 بر خلائق هر که از عیسی و از ادنی نو
 هر که انکار باشد او سگ اشقی بود
 نور عصمت جلگی را نیز در پیما بود
 سهو و پیما فی معاذ الله که در اینها بود
 اهل انکار از ذوی الایمان پیرو بود
 دین او باقی بدانی تا کین دنیا بود
 منکر او کافری بسزا عقاب بود
 افضل کالانما از ضعف و اتوی بود

قیمت این کتاب
۴۰ قرآن

۱۷۷۱۵

۲۰۸۸۸۰



میرزا حسن و میرزا حسن و میرزا حسن
 میرزا حسن و میرزا حسن و میرزا حسن
 میرزا حسن و میرزا حسن و میرزا حسن
 میرزا حسن و میرزا حسن و میرزا حسن

حاکم و وزیر و قاضی و کاتب و ...
 ...
 ...
 ...
 ...

قائدہ رجب بن طوق

۹۲	۹۵	۱۱	۱۵
۱	۱۶	۹۱	۹۴
۱۲	۹۳	۹۲	۹۱
۹۴	۹۱	۱۱	۹۱

طوبیج و سادش مفضل کرم و مجرب
ای طب جوی
صیالک ای ال طب حجت در تات هویل
۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

درجات شرف و کرامت
فلو کما یجیه خط سبط
شرف و کرامت و کرامت
درجات شرف و کرامت

تأذی منطوق روح هیا شدت
صلح جاه طلب وی مجزیا

اگرچہ اس تواضع ہر کو ایک لہریں اسی سر دریں کلام

هَلْج دَرْ شَرْعِ دِ عَيْنِ وَلَا مِ اسْتِ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

Handwritten numbers 1 through 26, each with a corresponding tick mark above it, arranged horizontally.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله جميعين أما بعد
 این رساله است در معرفت حق تعالی از طریق کتب و احوال و کمال انکشاف و تمجید و این

این رساله است در معرفت تقویم خلاصه از اصول و کجی تحریر حاصل شده از حکماء و نجیبان

حضرت شمس الدین که اکبر و حرکت اندک که جمعی از طبیبان خود را شنیدند از این مختصر حاج
اقبل طبیب محمد بن میرزا عیسی که از این چند کلمه است برپسبیل انحصار بیان شده
و نامیدم از انبیا و العظیم و در سبب ختم یک مقدمه و در باب مقدمه

در بیان حساب عمل باب اول در علمای که اهل کجوف عمل دارند و آن

چهار فصل اول در علامات و روزهای هفتگی فصل دوم در علامات

بروج دایمی آن و در عکاسات و کواکب و غیره فصل چهارم



در نظر با آنکه میان کواکب واقع میشود و حالات در مقام آن **باب دوم**
در مدارات کواکب است یعنی ساعات خیر و شر و اسباب آن بود و این شش

صلوات فصل اول در احکامات کتب فصل دوم در منتهیات

و هبوط کواکب فصاحه در اوج حوضه کواکب فضائیه و زمینات

بروج **باب سیم** در احتیاجات ساعات است مقدمه بر آنکه تمام علامات

تقسیم بر دو قسم است یک قسم ثقیف بحروف جمل دارد و یک قسم ثقیف بحروف اعتراف

طی کتب سبعه و قتیله ثانیة فی تاریخ طبرستان

هشت حرف است و از برای معرفت اعداد و لغت کرده اند و در آخر که اول

انها العنات ناطق ابرای اهل العین کرده اند و نه حرفت از غنی ناطق است

در برای حسرات تعیین کرده اند و هر کس که ارقف نام است از برای مات

تقین کرده اند و غار برای الف تقین کرده اند کما قال الشاعر کهان
 یکان شهر یکجی حرف تا حلی چنانکه در کلمن شهر شهرت مخصوص
 و یک از وقت تا صلیح شهر صد و دل اجناس چنانکه تمام شش
 اما از برای مرکبات کیفیت تقین کرده اند از یک تا هزار اگر مرکب کنند
 پیش را بر کم مقدم دارند شمار رقم دوازده یاب باشد و رقم پانزده یاب باشد
 و رقم بیست و چهار کجا باشد و رقم صد و دو وقت باشد و رقم صد و سی قل
 باشد اما از هزار را پنجه و ز کرده باید کم را بر پیش مقدم دارند شمار رقم سه هزار
 جیح باشد و رقم صد هزار صغ باشد و این قیاس **باب اول** در علامات
 تقویم بحروف حمل دارد و این چهار فصل است **فصل اول** در علامات و نای
 هفت است یکشنبه دو شنبه سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه
 جمعه و شنبه و در تقویم در صفحه دست راست از اوراق دوازده
 کانه برای دوازده ماه نهاده اند اول جدول که وضع کنند از برای روزهای

اول فصل

بود **فصل دوم** در علامات روزهای ماه است در طریقه در قاهره این
 اول ۱۰ در نیم ح سیم و چهارم ه پنجم و ششم تا آخر سیم
 و در تقویم بعد از جدول روزهای هفت پنجم جدول وضع کنند تا بر تقویم
 قاعده تقویم ناقص سه جدول وضع کنند برای تاریخ کانه اول
 عیونی و در روی سیم و نایهای عربی این است محرم صفر رجب
 ربيع الاخر و ربيع الاول و الاخر و شعبان و رمضان و شوال و بقعه
 و نخبه و عدد و ایام این ماهها است و نه روز باشد یا بی روز باشد
 و از این پیش که نباشد و نایهای روی این است قمرین الاول ثمرین
 الاخر کانون الاول کانون الاخر شباه و از این میان ایام ضرر و انکوز
 آب اعیول و نایهای ماهی و نایهای این است فروردین ماه و اردی
 بهشت ماه و خرداد ماه و تیر ماه و مرداد ماه و شهریور ماه و مهر ماه و آبان ماه
 آذر ماه و دی ماه و بهمن ماه و سنبله ماه و دهر ماه و ایام ماهی روز

عالمگیری

کمال التمام از محل تکمله لورشان می خواند
ج از سرطان را رسد و دان و سنبه و و زمران سنان
عقب و قوس طالت جدی است می زد لکات
یا رجوت بدان و درجات و دقائق بروج لمر از قسم ایشان
باشد و بعد از جد و انبهاشت جدول وضع کنند برای و اکب
هفتگانه و در کس و در هر جدول سه رقم وضع کنند اول برای برج
دویم برای درجه برج سیم برای دقیقه برج و در برابر هر روز نصف
النهار کوکب در هر برج که باشد همان درجه دقیقه نوشته شود
و در هر جادریه دقیقه نباشد در اینجا مقرر می نویسند و رقم آن
اینست تا اما در تقویم موضع دین بنیاد بدینجهت که دایم در مقابل
راس می باشد و راس در هر برجی که باشد دین در برج مقسم
می باشد همان درجه دقیقه این جهت موضع دین بنیاد و رند

فصل چهارم بعد از جدول است که جدول وضع کنند برای
 نصف النهار و آن را بعد از ساعات خوانند و شب باید در روز
 پست و چهار قسمت کرده اند و هر قسمی را ساعتی خوانند و هر ساعتی را
 بیست و شش قسمت کرده اند و هر قسمی را دقیقه خوانند و آنرا در این
 جدول مذکور در رقم وضع کنند اول برای ساعات و دوم برای دقیقه
 ساعات در برابر هر روز از پنجم ساعات و دقائق نصف النهار
 باشد نویسند و باید مضاعف کنند و از پست و چهار ساعات
 نقصان کنند از پنجم ساعات و دقائق باشد **باب پنجم**
 در علامه که تعلق بخروج اوقاتهای کواکب و غیره دارد و این
 دو فصل است **فصل اول** در ارقام کواکب غیره که بعضی این است
 که رطل می شمرند و بعضی درجه می شمرند و بعضی در **فصل دوم**
 در قسمی را ساعت و ربع و یک ربع و یک ربع و یک ربع و یک ربع

در این

سوهمی است و در فلک دیدار نیست و دیده نشده است
 چون که تا ششمی دیده شده و از اینجا برده اند باید کوی باشد
 و از نام نهادند که **فصل ششم** در نظر بایست که واقع میشود در میان
 کواکب و آن پنج است چون دو کواکب در یک برج و یک ربع و یک
 دقیقه جمع شود از اقران و مقارنه خوانند و چون ساعت درجه
 بعد واقع شود یعنی در برج آن راسته پس خوانند و چون نود
 درجه بعد واقع شود یعنی سه برج آن را جمع خوانند و چون صد
 پست درجه بعد واقع شود یعنی چهار برج آن را شصت خوانند
 و چون صد و بیستاد درجه بعد واقع شود یعنی شش برج
 آن را مقابله خوانند و ارقام ایشان این است **ه** قران
 و مقارنه **س** تسلس **ع** تسبیح **ث** تثلیث **له** مقابله
 و این نظرات مذکوره با بعضی دیگر که مذکور خواهد شد درین صفحه

دست راست در فوق بید و لها جدول وسیعی وضع کنند زای
این نظرات در برابر هر روز نوشته شود آن را جدول الفصاحت
کلی گویند و هر روز که ماه نوشته شود در برابر آن روز درین جدول نام ماه
بنویسند بون سرخی و دیگر نظرات که درین جدول بنویسند
شماره باشد و این بر دو قسم است یکی مطلق است و اگر دو کوکب
در طرفین کشته اعتدال واقع شود که بعد هر یک از آن دو کوکب
از سر کشته اعتدال مساوی باشد که آن را اول حمل و اول میزان گویند
میان این دو کوکب شمار مطلق است و رقم آن این است
طرح و دیگر کروی و زمانه اگر دو کوکب در طرفین کشته انقلاب واقع
شوند که بعد هر یک تا سر کشته انقلاب مساوی باشد که آن را اول
سرطان و اول جدی باشد گویند میان این دو کوکب شمار
کروی یا زمانه است و در بعضی اوقات هم حکایت شمار ظاهر باشد

در علم

و لوم رقم باشد و در بعضی اوقات هم متصل در رقم آن این است طسم
و دیگر شرف و مبوطا کوکب است بون سرخی نوشته شود
در رقم مبوطا باشد در رقم شرف **ف** باشد و لام حکایت اول
باشد و در حکایت آخر باشد و دیگر رحمت و استقامت کوکب است
اگر کوکب روز بروز در وجه و قمره او زیاد شود از استقیم گویند
و رقم آن این است **مست** و اگر چند روز در رقم او باشد مقیم گویند
و رقم آن این است **قم** و اگر روز بروز کم شود آن را راجع
گویند و رقم آن این است **عست** و دیگر اشکات کوکب است
اگر دو کوکب از نظرهای پنج گانه هم رسند و دیگری رحمت کنند
و آن نظر طرف شود آن را اشکات خوانند و رقم آن این است
کاشت و دیگر اگر کوکبی رحمت کند در آخر برج و داخل شود در علم
خوانند و رقم آن این است **عک** و دیگر تحویل کوکب از برجی

برجی در قمر آن **یل** باشد و در کله نور خضای کوکب از جانب
 مشرق یا مغرب در قمر آن **ن** باشد در قمر خضای باشد و در قمر
 مشرقی باشد و در قمر مغرب **ب** باشد و مقارنه کوکب
 بار اس و دنب کید از امجا سده گویند و در قمر آن **یم** باشد
 و در قمر **عین** باشد مثلاً امجا سده عطارد و مار سوس **ع** باشد و مقارنه
 شمس با کوکب و برای **ا** قمر احراق آن کوکب گویند و در قمر آن **ه** و **م** و **ن**
ق باشد و مقارنه قمر شمس اجتماع خوانند و در قمر آن **ن** باشد
 و دیگر خبری است که درین جدول نوشته شود اوج و خضیف کوکب
 باشد و در قمر اوج **ج** باشد و در قمر خضیف **خ** باشد و در بعضی
 از قمر اوج و خضیف عطارد در هر یک مدبر و حامل بنویسند
 و در قمر مدبر باشد و در قمر حامل **ل** باشد و دیگر خبری است که مدبر و
 مدبر **خ** نوشته شود آن طرف کوکب است و تحویل شمس است

است که در قمر
 مدبر و مدبر

و

و طلوع سارزل است و در هر یک که نوشته شود مدبر و مدبر
 و در بعضی از قمر اوج و خضیف شمس است و در بعضی از قمر اوج
 این جدول اقصای مدبر و مدبر است برای گفتن خضیف و آن سارزل
 کوکب است خضیف النهار و در آن وقت زیادتى و نقصان و خضیف
 و طلب جهات و در آن سارزل نوشته شود مدبر و مدبر برای رعایت
 برای دقیقه رعایت سیم برای روز باشد و در بعضی تقویم صحیح
 نوشته شود و در علم و دیگر در صحنه است خضیف و مدبر
 بار یک وضع کنند از برای ایام و ماه و عرب و بعد از آن جدول
 وسیعی وضع کنند برای انتقال قمر از برجی به برجی و در هر یک
 که انتقال کنند در آن ساعت دقیقه سارزل نوشته شود و در قمر
 و در قمر دقیقه رعایت سیم قمر روز باشد و در قمر روز درین صحنه
 باشد بخلاف صحنه است سارزل که علامت روزم بود و علامت

شد که باشد که در حکایت روز باشد در جهان بود خوانده
 شود و اگر حکایت شب باشد بخواند از بعد از این جدول
 با یک وضع کنند برای بروج در بر هر روز که قمر در این برج باشد
 حکایت آن برج نوشته شود و بعد از آن شش جدول بسته برای
 کودکان که قمر جو که درین صفت غنی ببرد و در این جهت نام قمر نیاورد
 و این شش جدول پس از فصل پس شتری پس بر پنج پس بر هر پس بر عطارد
 و در بر هر روز نظری که واقع شود میان قمر با کواکب دیگر
 نوشته شود چون شکر گوی سده قمر با کس با وقت دبانه
 که این باطن دیگر نوشته شود و بخار کس ادب این است



در جدول

و در کمال است خود قمر است و آن که رسیدن است درجه
 شرف یا رسیدن است درجه به خط یا رسیدن
 است در خطی محترقه که آن اول درجه به خط شمس است
 یا رسیدن قمر است در خطی نیره که آن اول درجه شرف شمس است
 یا محاسبه قمر است یا راس یا اذن یا ابدیه و قمر به خط ط
 باشد و در خطی محترقه باشد و در خطی نیره باشد و در قمر
 شرف باشد و در قمر راس باشد و در قمر قمر
 باشد و در قمر که بد باشد یا رسیدن قمر است از حرکت شعاع
 شمس که آن پیش از اجتماع است در دایره درجه و در قمر
 آن جمع باشد و یا رسیدن قمر است از خروج شعاع شمس
 و بعد از اجتماع است در دایره درجه و در قمر آن جمع باشد
 و بعد از این شش جدول تاریکی وضع کنند برای ماه مرکبه و در جدول

جدول

مابعد آن که ششمی و زمره باشند چندان به نباشد و قرآن
 قرآن شمس را اجتماع خوانند و در بعضی لغو هم رقم آن مع باشد و
 در بعضی ده باشد و مقابل ایشان را استحقاق خوانند و رقم
 آن ل باشد و بعد از او راق و دوازده گانه مشکلی باشند به
 خانه از برای تعیین کوکب که بگوید و در هر روزی از ماههای
 ترکی در جانی باشد و از برای تعیین کردن اینها شکل نظر
 نماید و بعد از این خسوف یا کسوف در آن سال واقع شود و بگوید
 و دیگر بگوید چنانکه اگر آنکه در وقت نوشتن ماهها با هم تکرار
 و بعد از این جد و جدی باشند برای تاثیر در خطا احتیاج گانه
 که واقع میشود میان قرآن شمس کوکب دیگر و صحت اعتبار
 کار نادره اهل علم و دیگر آنچه پیش از او راق و دوازده گانه باید که
 شود و آن اعتبار است بروج است برای کاری دوازده جلد

اربعه

برکشند و در هر جد و نام برج بنویسند و در جانب راست جدول
 نام کار بنویسند و بعد از این احکام سال بنویسند و آنچه در
 سال واقع شود و بعد از این استخراج لغو هم در هر یادی که شده
 و در آن بحسب نیاز استخراج گانه نوشته شود و دیگر در فوق اینها جد و
 رکشته بد و زاده خانه یا سیزده خانه برای ماههای عربی و در فوق
 ماههای عربی در آن علامت شد متصل نام بنویسند و بعد
 از آن جد و وضع کنند دوازده خانه و در هر خانه بعد معدل و بعد
 سومی نوشته شود بجهت درجه و چند دقیقه
 معدل آن پان ارفقس معدل النهار است از موضع کوکب
 تا دم افق و بعد سومی آن پاره ارفقس دایره منطقه البروج است
 از موضع کوکب است تا دم افق و بعد از این جد و وضع کنند
 دوازده خانه در هر خانه بعد کوکب از جانب شمال یا جنوب نوشته

شود و بری و لا بری یعنی بری این است که ما هست نه نوزده و بعضی لایق
 این است که ما هستی نوزده یعنی در هست نه و نه و دیگر کشیده
 به و از ده خانه و در وقت تحول الی هر بری که طالع باشد در خانه
 و مافوق ضایع نوشته شود و در آن خانه هر کوکبی باشد آن طالع
 باشد و دیگر کشیده به و از ده خانه هر خانه نام هر کوکبی
 طبیعت آن مثل انحرافان شده و در خانه و مافوق نوشته شود
در بیان تعیین رتبه خیر و شرست و حکام آنها و در آن
شش فصل است **فصل اول** در احوال کوکب بر آنکه هر کوکبی در
 جایی است و باطن و شرف و هر چه از او می خیزد پس بر کاه کوکب در
 جیت یا در شرف یا در اوج باشد قوت بسیار باشد و آنچه
 غروب یا در پشت تمام و محال حاصل می باشد و اگر نظر برست مکرر
 محض ظاهر و آنکه کوکب در وبال یا در موط یا در خفیف باشد

و اگر

و آنچه مهربان است است در برج و قوت باشد و اگر نظر برست مکرر
 بخیر برج و قوت جری نه پنهان **فصل دوم** در مهربان کوکب
 و کس ایشان زحل کوکب غارت و در وقت و شایع و در مهربان
 کوکب قضا و نوشته و در زحل و در باب صاحب شرعی و دلیل علم
 و برج کوکب شکران و از آنکه در صحت و صحت و عملهای که تعلل است
 و نوشته شده و شمس کوکب سلطان و علل و احکام و خود این و حساب
 اولم و نودای و زهره کوکب زمان و خدا هم و دلیل طرب و شمس
 و عطارد و کوکب کات و حساب و هر حکم و و طبا و شر و دیز کان
 و قمر کوکب است و فر و غلام و این دلیل کسبه و شتری و زهره
 سعد می باشد و شتری سعد کبر می باشد و زهره سعد و سعد و زحل
 برج کس می باشد و زحل کس لکبر می باشد و برج کس ضعیف می باشد
 عطارد و مخرج شمس سعد مدت قمر سعد مدت یعنی اینها با کس کس

المعروف

A circular diagram with a central circle and eight surrounding segments, each containing handwritten text in Arabic script. The segments are arranged in a ring around the center, with some text appearing to be in a different script or dialect than the surrounding text.

فصل چهارم در شرف و بهرگاه که است شرف رطل در پست
 یکم درجه میزان است شرف ششمی در یازدهم هر طالع است
 مریخ در پست و ششم درجه صیدی و شرف ششمی در نوزدهم درجه
 حمل و شرف نوزدهم است و شرف درجه حوت شرف عطارد در یازدهم
 درجه سنبله و شرف ششم در یکم درجه ثور است و شرف رگس
 در سیم درجه جوزا و شرف نهم در سیم درجه قوس و مقبل شرف
 بهرگاه که است که باشد بهمان درجه دقیقه و ثانیه که در شکل سابق
فصل پنجم در اوج و حقیقت که است که در جات که است که در اوج
 نهمه و پنج دقیقه از جدیه موافق نایب است و پنج مراد ماه
 قدیم و موافق سیم حربه که از چهار نهمه و یک ربع هجری
 نبویه صلی الله علیه و آله و سلم اوج رطل در نوزدهم درجه و دوازده
 دقیقه قوس است و اوج مریخی در یک درجه و چهل و شش دقیقه

والله اعلم

میزان است و اوج مریخ در پست و چهار درجه و دوازده دقیقه است
 و اوج شمس و چهارم درجه و چهل و دو دقیقه سرطان و دوازده خطه
 و شمس در پست و چهل و پنج دقیقه عقرب است و حقیقت که است که مقبل
 اوج او بود و بهمان درجه و دقیقه که خطه او و ثمر که خطه او و دوازده
 و دو حقیقت در اوج و بر تالیث اوج او یک در سرطان باشد و یک
 در حوت بهمان درجه و دقیقه اوج قمر در وقت اجتماع و استقبال
 بود و حقیقت در وقت و تریج او با افتاب باشد **فصل ششم در اوج و حقیقت**
 در اوج و حقیقت بر اوج و نهاری و سیله و نقل و ثبات و دو حربه
 و خاک و نای و دشتی و آبی و آب است آن از روز و شب هر
 نقل مذکر نهاری و شبی و طبیعه او گرم و خشک است و ثبات
 مریخی و طبیعت او سرد و خشک است و جوزا و سنبله
 مذکر نهاری و هر دو طبیعه او گرم و در پست سلطان و نقل

در برج منسوب این مهم و مطلوب باشد و القالات او با کوی که منسوب
ان مهم و مطلوب باشد تا کار بجای می شود و نام بر خستادن
و حیات با ترف و علی و سادات خواستن قریب در برج منسوب
باشد و نامشتری باشد که بود و دخول با دوین و کار با کار همان دن
و هیچ اهلک و دو آب خردن و بنا های مسجده و مدرسه قریب در برج
ناتیه و نامشتری باشد و حیات کند و غیر و غیر و هر که و کوی از منزل
منزل دیگر و طلب معیش کردن پایه در برج و خیرین و نامشتری
باشد و حیات بریدن و توپ نشین و حیات در خوانین روان
ورن خواستن و خواست بریدن و غیر کردن و کوی بی خوش
پایه قریب در برج منسوب باشد و نامشتری باشد و زفاف کردن طلب
مرا که منسوب زهره باشد و نامشتری و نامی و زهره خردن پایه
در برج ثابت و نامشتری باشد و هر که و شرکت کردن و زینت و کار

ان

کردن قریب در برج منسوب باشد و نامشتری باشد و ابتلای همایش
در زناست و شخم است مذکب قریب در برج منسوب باشد و نامشتری
باشد و حیات کند و کار بر بریدن پایه قریب در برج منسوب باشد و نامشتری
برغل باشد و بنای شهرهای و اعمال و چهار نامشتری و حیات
بزدن شخم بخون پایه قریب در برج ثابت باشد و نامشتری در برج قریب و نامشتری
برغل باشد و هر که و نامی کردن و کوی زدن و غیر روشن و حیات کردن
پایه قریب در برج منسوب باشد و نامشتری باشد و نامشتری قریب در برج
و بن و دیدن و فراخ آمدن لشکر شاید اگر نامشتری باشد و نامشتری
هیچ کار است یک کشته و عدالت و خواب کردن بنام چهار نامشتری
که هر که نامشتری و قتل و زدن در زهره و حیات و نامشتری
شاید اگر قریب در برج منسوب باشد و نامشتری در برج منسوب و دیدن
ملوک و طلب حیات کردن از پادشاهان و علمای شهرهای اگر

قمر در برج خنجر تیره در شهر و خانه شدن و اندکی کارهای عظیم
 شده و هرگز نشستی و محبت کردن و صلح سلطان و ملک
 اگر در برج رشتی باشد آتش کاری و کارهای ستم و در شایه و اگر نظر
 رشتی در برج خنجر نشستی قمر آفتاب و پنج کاری شایه کردن که اجتماع که قمر
 منصرف شود بعدی منتقل کرده و نهادن و غیما و اگر خنجر و نهان
 در برج خنجر نشستی شایه و استقبال هم بدین شرط و اظهار کردن چیز ناکید
 در برج خنجر نشستی شهرت باشد شایه و اجتماع منظر نمودن است الطراف معبود
 منتقل شود همان برج و اگر قمر ناظر و بطن در منظر معبود باشد
 ابتداء تعلیم کتاب و صحبت و مجادله علمی باشد و اگر خنجر
 باشد کاری کشیده و دیگر نیز ناکید تعلیم معانی و ادب
 بودن کوکب و خنجر و غایب از سر و مجامده قمر ناکید و مجامده
 قمر ناکید و مجامده قمر ناکید و تحت الشعاع و است و طالع محقره

وادی

وادی قمر در منزل خنجر خنجر و کشیده وادی و محبت و روشنی
 ارمه قمری که قمر لکث اعرج محبت و خوش باشد در می
 زان و نیکو تانیا به هیچ رنج و هیچ و میرزه باشد و ده
 به یک پایست و چهار و بیت و پنج و در لوم کشیده
 ششم هر قدر و حکم و تحریر این
 کتاب سیمی و قمر و قمر
 چهار حشر سیمه

در فصل اول

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين محمد است لادن و آله الطاهرين
 ابجد این مختصر است و معرفت توهم شش است بری فصل اول
 در حساب جل فصل دوم در ایا جماعت فصل سیم در تاریخ غریبه
 فصل چهارم در تاریخ رومی فصل پنجم در تاریخ فارسی فصل ششم
 در تاریخ ملک شاهی فصل هفتم در گوشت سبزه فصل هشتم در برج خورشید
 فصل نهم در مقدار سیر کواکب فصل دهم در جواهر و عرض ماه
 فصل یازدهم در صورت قمر و در لغات صحاح و معانی و لغات
 کواکب و در غایت قمر و احوال او فصل دوازدهم در منازل
 قمر و در زمره و در کواکب فصل سیزدهم در باره و در کواکب

در حساب
 در تاریخ
 در لغات
 در کواکب

تقویم و در غایت و در کواکب فصل چهارم در شرف
 و بهر کواکب فصل پنجم در شش است و در باب این فصل ششم
 در حدود و کواکب سبزه فصل هفتم در وجه کواکب سبزه فصل هجدهم
 دیگر فصل نهم در راجع و خفیف کواکب فصل سیزدهم در احوال برج
 هزاره و فصل بیستم در احوال کواکب سبزه فصل سی و دوم
 در معلومات قمر و در زمره کواکب فصل سی و سوم در برج کواکب
 فصل سی و چهارم در احوال نظای کواکب فصل سی و پنجم در معلولت
 کواکب فصل سی و ششم در احوال و اوقات فصل سی و هفتم در احوال
 خورشید و در فصل اول در حساب جل و در طول جدول
 به این ترتیب ایضا بگر جلش و مدت هفت
 و صح زغد حفظ طعنه و در غرض جدول
 به ترتیب الججد هو نیز حتی کلمن بعضی قمر است

نخذ ضلع معلوم می شود که برین طرح است

الف	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح	ط
یک	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نه
ی	کش	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
ده	پست	پندر	چهار	هفت	هشت	نهم	ده	یازده
ی	کش	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
ده	پست	پندر	چهار	هفت	هشت	نهم	ده	یازده
ی	کش	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
ده	پست	پندر	چهار	هفت	هشت	نهم	ده	یازده
ی	کش	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
ده	پست	پندر	چهار	هفت	هشت	نهم	ده	یازده
ی	کش	ل	م	ن	س	ع	ف	ص
ده	پست	پندر	چهار	هفت	هشت	نهم	ده	یازده

مذکور

و این میت و هشت عدد است بر این دو خیرات و نه است
و یک الف و دیگر عدد هزار این هر چهار که گفته و نیز از این
و کمتر از این شال یا یازده کیست و پنج است که هر یک
چهار و چهار عدد است هزار و هشتاد و نه و چون عدد از هزار
مختلف گردد عدد از آن حرف می آید که رقم هزار است مقدم
و از آن پنجین شایع و هزاره صد هزار حله و صد و هشتاد
شده و سی و پنج هزار هزار و هشتاد و سی هزار و سیصد و
چهار باشد و هم بر این قیاس چنانکه باشد نباید نوشت و هر یک
صد و بیست و هفت و هشت و نه و بیست و هشت و نه و بیست و
هشت و بیست و هشت و نه و بیست و هشت و نه و بیست و
هشت و بیست و هشت و نه و بیست و هشت و نه و بیست و

الف	ب	ج	د	هـ	و	ز
یک	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت

هر روزی بنویسند نام ایام و خمره شترقه در این جدول معین شد

فصل ششم در تاریخ حکم در عهد سلطان جمال الدین ملک شاه تاج
مخاد و اندو نام ماههای این همه نام ماههای فارسیان است و عدد
روزهای هر ماهی سی روز باشد و پنج در فید و در آخر اسفند ماه یکروز

و هر چهار سال یکبار یکروز در یکروز یکروز و پنج روز افزایند
تا شش روز شود اول روز خردادین ماه روزی بود که در نیم روز

آن کوثر

در این کتاب

آن کتاب که باشد و از خود است اشغال کرده باشد و بعضی از اسناد
این علم روایت کرده اند که سال یک را هم نام ماهها وضع کرده اند
و هم نام ماههای یک است و بعضی اول خردادین ماه را اول دی ماهها
آن روز که که در آن روز یاد آن شب که پیش از آن باشد

و نام روزهای یکی نیست

آن کوثر

باشند در یک روز نامی هفت روز شود و در چهار روز
 روزهای ماههای این چهار راجع هر روز برابر آن روز که افتد
 از روزهای هفت و نام ماهها بجانب دست راست اینجا کسر
 ماه باشد نویسند **نویسند** در شمارگان هفت گانه بسیار ده و اطلاق
 ایشان و هر روزین فلک از زمین فلک رطل باشد و نزدیک ترین
 فلک قمر و ششهای این کواکب در قمر و حروف الفبا باشد از آنها
 ایشان و ازین جهت کانه شمس و قمر ازین قمر اعظم خوانند شمس را
 نیز اعظم

اوقات شمس که در باشد از برجی برجی و آن ماهها را ماههای برجی
 یا فلک خوانند و ابتدا از این تاریخ از کبیسه ملک شاه کبریه در قمر و حروف
 جدول باریک بر صفحه دست راست پیش از تقویم کواکب کشیده

. . .

و قرار این صغری و پنج ماه را خسته میخوانند از جهت آنکه هر یک را
از ایشان استقامتی باشد پس رجوعی پس دفعه پس دفعه پس
رجوعی پس را استقامت شود شمس و قرار این را استقامت بود
و در مثل و در شمس را معلوم خوانند و در هر نقطه دو قرار استخوانند
و در مثل و در شمس را معلوم خوانند و در هر نقطه دو قرار استخوانند
و شمس را سعدین خوانند و شمس را سعد اکبر و در هر راسعد اصغر
خوانند و در شمس این ستارگان مختلف بود و با ستارگان را که در فلک
هسته باشند تا به خوانند و مجاور فلک شمس اند و بالای او فلک نیم بود
که آن فلک را فلک الا فلک و فلک اطلس و فلک سعد خوانند و او
همه از شرق بجانب غرب حرکت میرود و از هر یک ستارگان روزی حرکت
نماید

و قرار این صغری و پنج ماه را خسته میخوانند از جهت آنکه هر یک را
از ایشان استقامتی باشد پس رجوعی پس دفعه پس دفعه پس
رجوعی پس را استقامت شود شمس و قرار این را استقامت بود
و در مثل و در شمس را معلوم خوانند و در هر نقطه دو قرار استخوانند
و در مثل و در شمس را معلوم خوانند و در هر نقطه دو قرار استخوانند
و شمس را سعدین خوانند و شمس را سعد اکبر و در هر راسعد اصغر
خوانند و در شمس این ستارگان مختلف بود و با ستارگان را که در فلک
هسته باشند تا به خوانند و مجاور فلک شمس اند و بالای او فلک نیم بود
که آن فلک را فلک الا فلک و فلک اطلس و فلک سعد خوانند و او
همه از شرق بجانب غرب حرکت میرود و از هر یک ستارگان روزی حرکت
نماید

و دیگر اعداد از مغرب به شرق حرکت کنند هر یک حرکت خاص و الله
یعنی **صغری** در برج و اجزای آن و سیر کوکب در این و
در حرکت هشتادم که هر کوکب بر آن حرکت میکنند در اوزده بخش را
کرده اند و هر یکی را بر جی خوانند و هر جی بی بخش کرده اند و هر یکی را
در جبه خوانند و هر در جبه شصت بخش کرده اند و هر یکی را واقع خوانند
و همچنین هر واقع را شصت تیره و هر تیره را شصت ثانیه و این
قیاس چند آنکه خواهند

خوانند بخش میکنند تا بعد شصت و نام برده ای هزاره گانه این است

عمل اول در جراح سرطان در اسه = سنبه
 و میزان در عقب ج قوس جدی و دلو یا
 حوت و نشانهای ایشان چنین باشد که محل را صغیر نویسند
 و همچنین با سحر که نشان است و نشانهای درجه و دقائق
 و نشانهای عددی که باشد و در درجات است نه گذر در درجه
 جز که چون شود برمی شود و عدد و دقائق از پنجاه و نه گذر در از آنجهت
 که چون شصت شود درجه باشد و در تقویم بعد از جبه و نمای
 و از پنج هفت جدول مساوی جبه و اوضاع که یک هفت کانه
 در نیم روزی هر روزی برگشته و هر یک سر رقم نویسد یکی رقم
 پنج و دیگر رقم درجه و یک رقم دقیقه و آن موضع که یک باشد
 و القدر در حرات و دقائق که آن نیم روز گذشته باشد از آن پنج
 و قدر و ابتدا که اگر بقیه بگذرد پس بایس که یک ستیج و برت

افکار

افکار پنجاه و نه نویسد و چون درجه و دقیقه موضع که یک روز
 برود زیاد باشد که یک ستیج بود چون در نشان بود پنج باشد
 و اگر زیاد و نشان شود و تقویم بود که **مسلم** و در قدر در روش
 ستر کتان با کلاه آفتاب هر دو از هر پنج سال تمام کند و هر چه
 بایقی قطع و قمری در است هفت شش روز و شش تمام کند
 و بری بر باد و از هر روز که از هر روز قطع کند و در هر یک سال
 قطع کند و بری در هر سال و نیم در هر سال و نیم چهار ماه و نیم
 راجع باشد و شش ماهی در هر سال و نیم در هر یک سال تمام
 کند و در هر یک ماه چهار ماه راجع باشد و هر یک ماهی در هر سال
 الا یک ماه و نیم تمام کند و در هر سال و یک ماه و نیم راجع باشد
 و در هر یک ماهی در هر سال تمام کند و هر چه چون ستیج و سبک و
 باشد بریت هفت روز تمام کند و در هر یک سال هفت و نیم یک ماه

در این کتاب هر چه در این کتاب است

نیم راجع باشد عطار در هر روزی در هر سال تمام کند و بر چوب
 مستقیم و سبک و باشد در شانزده روز تمام کند و در هر صد و شانزده
 روز نیست که در روز راجع باشد و اما کوکب باشد دوری در حیت چهار
 هزار سال تمام کند و بر چوب در هر سال و در هر و اقریب شصت و شش
 سال و اندک **فصل دوم** در جوهر و عرض ماه و دیگر ستارگان اقباب را
 طاری باشد که بیان بر چهار کدو در آن نقطه البروج خوانند و ماه را طاری
 باشد که بهار اقباب در هر موضع مقابل که یک قطعه کنند و آن هر موضع را
 جوهرین و قطعه تن خوانند پس یک قطعه از آن را به در جانب شمال بود
 از مدار اقباب یک در جانب جنوب و آن قطعه که چون ماه از کدو
 شمال شود از آن را اس خوانند چون از قطعه دیگر کدو جنوب باشد
 آن را جنوب خوانند و مقدار هر ماه را از مدار اقباب عرض خوانند
 و غایتش تا چند رجه باشد و تقویم ماه را طویل خوانند و راس و ذنب

۱۰۰

میر سگوب باشد مانند کوکب اربع دوری در نوزده سال تمام کند
 و بر چوب در نوزده ماه و در هر نوزده روز تقریباً و در تقویم موضع را
 بعد از تقویم عطار و پیاوردن بر چوب و در هر و دقیقه و موضع ذنب در برج
 هشتم باشد از آن برج همان در هر و دقیقه و یک سبب موضع ذنب
 نیارند و باشد که عرض ماه در هر و یک کدو در هر طوی تقویم ماه یارند
 در هر طوی که در هر و یک دقیقه و عرض تقریباً اول از ربع که قمر
 بعد از راس است و آن کدو شمال و شمال صاعقه ای باشد
 و در ربع دیگر که بعد از آن بود قمر و جنوب دارد و تارین
 جنوب شمال و مابین و قص بود و در ربع سیم که از ذنب
 کدو باشد جنوب و مابین و باید بود و در ربع چهارم که بعد از آن
 بود قمر دوری بر اس دارد و تا رسیدن بر راس جنوب است
 نقص بود و در هر و یک دقیقه و در هر عرض بود باشد که در بعضی تقویم



که عرض هر کوکبی در جدولی تقویم از یازده آفتاب با عرض باشد
از جهت عرض دوری ستارگان بود و از آن آفتاب و آفتاب
از راه خود دور نباشد و است نهانی ثانی و جنوبی و صاعده و
از جهت اول گیرنده است نهانی زایه و فصل از دو طرف
گیرنده **نصف** و **دوم** در ساعات و از ساعات به آنکه
به بیت و چهار قسمت کنند هر یک را ساعتی خوانند و هر یک را
شصت قسم کنند و هر قسم را دقیقه خوانند و هر تقویم
باز آن هر روزی بعد از جدول تقویم ساعت و دقیقه
آن روز بنهند بر هر رقم اول رقم ساعت و دوم رقم
دقایق و چون آن دقایق و ساعات را از بیت و چهار
ساعت نقصان کنند و آنچه بماند ساعت و دقیقه
باشد و در آن وقت تحویل آفتاب بجدی



تا وقت تحویل آفتاب به سرطان افزاید و در نیمه دیگر یکا باشد
عکس باشد پس در از ترین روزها و کواکب ترین شبها وقت
تحویل آفتاب به سرطان باشد و کواکب ترین روزها و در از ترین
شبها وقت تحویل آفتاب بجدی باشد و وقت آفتاب بکحل
و میزان در روز یکسان باشد و این ساعات را سمتی خوانند
و چون هر روزی و هر شبی را جدا جدا بر واره قسم مساوی کنند
آن ساعات را ساعت زمانه مجموع خوانند و مقدار هر ساعتی
بحد درازی و کوتاهی روز و شب می افزاید و می کاهند و اما
از شمس آفتاب بعد از بعد او بود و از سطح اقیانوس که از زمین که در وسط
و میان ظاهر و پوشیده از آسمان جدا کند و مقدار بهجات
و دقایق بود و قیاسش بوقت نصف النهار بود و قیاس ارتفاع
هر روزی در تقویم بعد از ساعت در جدول جدا گانه بنهند و هیچ

از ثقات اردو درجه زیادت شود **فصل** در نظر خط
بعضی کوکب بعضی انظار آن است که چون کوکب در برج
و یک درجه و یک دقیقه جمع آید از آن و مقارنه خوانند پس اگر انحال
میان آفتاب ماه باشد از اجتماع خوانند اگر میان آفتاب یک
از کوکب بقیه باشد از الحاق خوانند و چون درجه و دقیقه دو
کوکب در برج که یکی از آن در برج سیم دیگر باشد مثلاً
شود از آن پس خوانند از جهت آنکه بعد میان آن دو کوکب یک
فلک باشد پس اگر یکی از آن دو کوکب در برج چهارم باشد از جمع
خوانند جهت آنکه بعد میان آن دو کوکب ربع فلک است و اگر یکی از آن
در برج پنجم باشد از شش خوانند جهت آنکه بعد میان این دو کوکب
ثلث فلک است و اگر یکی در هفتم دیگر در برج باشد از مقابله خوانند
و مقابله برین را استقبال خوانند و اگر یکی از این در هفتم دیگر در برج

باشد یا ششم یا هفتم یا دوازدهم میان آن دو کوکب هیچ نظر
ناشد و از این چهار روش نشود که هر کوکبی دو تیس و دو تریس
و دو شلش بود از هر دو جانب و یک مقابله و یک مقارنه پیش
بنود و این چهار روش نظر پیش نبوده و راس و ذنب را با کوکب الا
مقارنه نبوده و این را میسده خوانند و زهره و عطارد را با آفتاب
الا الحاق نبوده و ایشان را از آنکه کرا الا قرآن و تیس نبوده
از جهت آنکه این کوکب را آفتاب بسیار در پنجمه باشد و دیگر
کوکب چه زهره و پیش از خیس و هفت درجه و عطارد و پیش از
هفت درجه را آفتاب نباشد و در هر دو جانب و چون کوکب
متوسط شود یکی از این نظر تا گویند متصل است و چون اتصال تمام
شود و یکدزد گویند منصرف است و این نظری است که کوکب
مشتکانه را از هر ماه یا حاشیه تقویم نویسند راست برابر

هزار و نایست که آن نظر در وی افتد و آن را بعد از آنکه
 کلیه خواننده و نام مایه های هر چهار تاریخ و روز باشد که در آن
 تاریخ مشهور بود و در جدول ستارگان از برجی آنجا نوشته
 و اما نظر از آنکه بود یکی آنکه میان هر کوکب باشد که هر دو در موضع
 باشند که در ساعات روز و شبی باشند و آن در هر موضع بود از
 هر جانب هر طرفان و هر جوی و شادی و شادی در هر وقت در هر روز
 و دیگری در ده درجه باشد چه بعد هر یک از هر طرفان که در ده
 درجه بود و از بعد از هر یک از هر یک در ده درجه بود و آن کوکب
 باشد که هر دو در هر موضع باشند که در هر یک از هر یک باشد و آن
 در هر موضع بود از هر جانب هر طرفان که بعد از آنکه نظر در
 هر یک از هر یک از هر یک بود و شادی در هر یک از هر یک بود و دیگری
 در ده درجه است چه بعد از آنکه نظر در هر یک از هر یک باشد

و آن

و از نظر هر یک از پنج برج و ده درجه این را مطلق گویند و نظر
 باقیالات که نوشته باشند که کوکبی که متصل شود در جدول نظر
 یا شش از اوقات آن نظر یا شش نظر شود و بحسب جمیع باطلی
 اما بسبب استقامت یا مقیم کوکبی که آن افعال با او بود یا خیر
 سیر او آن باطل شدن را از شکاک خوانند و باین ترتیب شکاک
 نیست و صلاهای نظر او آنچه بدان افعالی دارد برین کار باشد
 مقارن و قران **ه** تدیس **س** جمع **ح** ثلث **ث**
 مقابل **ل** و استقبال **ل** اجتماع **و** احراق **ق**
 مجامعه **م** تحویل **ل** نهار **ل** ریل **ل** یوم **م** شکاک
ث شمس **و** خورشید **و** در اوقات قمر و دیگر احوال او
 در صورتی است که هر یک از هر یک از احوال او را با هر یک از احوال او
 هر یک از احوال او را با هر یک از احوال او را با هر یک از احوال او

برخی که قمر وقت نصف النهار در آن برج باشد در جدول سینه در جدول
او در جدول چهارم ساعات اشتغال از برنجی بر برجی و نشان روز
اگر اشتغال بروز بود و نشان شب اگر روز اشتغال بود که بعد از آن
روز بود و بنده نشش جدول مساوی بنده جهت نظر قمر کوکب نشش
کانه باقی اول اقیاب بعد از آن کوکب پنج کانه بر برج افلاک و بار
هر روزی که در وی باشد شمس که در روزی بود قمر را کوکبی ازین کوکب نشش
کانه نظری بود در جدول آن کوکب رقم آن نظر در قسم آن سمتی که نظر
از آن بود و نشان روز یا شب نویسنده و یکبار برای روزی که در وی
باشد که بعد از وی بود و هیچ نظر نیفتد و غایب و این الصلوات را
مراعات قمر خوانند اجتماع و استقبال که در هر ماهی اقامه بر منج و دست
راست بالای الصلوات نگاه در جدول یک بنده و در روز یا شب تعیین
کنند و مراعات که از آن روز یا از آن شب که شمس باشد و برج طالع

و برجی عاشر و در جات و دقائق هر یکا هم نویسنده و طالع آن بود
که در آن زمان از شرق طلوع کند و عاشر آن بود که در آن وقت بیان
مشرق و مغرب بیان آسمان بود و خبر اجتماع هم نویسنده و این منوی
بود که از فلک که اقیاب و ماه که در وی مقارن باشند و خبر در استقبال
هم نویسنده و آن روز منوی اقیاب بود و در وقتی که این ماه مقارن کند
و شب منوی ماه و حالات قمر منوی در جدول بعد از آن نویسنده بعد
از مراعات نویسنده منوی دیگر و در حالات بر منج و دست و جیب
و منوی در زمانهای غایب از جدول اول مراعات ماه مجسده ماه بوده
و بر سر قمر که در که ام روز یا شب اقامه و یکبار عاشر و رسیدن ماه
بود در جدول شرف و هر طالع و هر طالع اقیاب یعنی طالع غیره و بعد از
این شرف و هر طالع کوکب بیان کنیم و حال طالعیه متحرکه کوکب و بعضی
رسیدن ماه تحت الشعاع هم پیاورند و آن وقتی بود که ماه اقیاب

[illegible]

که یک روز زیادت از کثرت بود و موضع ماه به منزل که باشد
بوقت نیم روز تمام انزلی را در منزل جداگانه بنهند باز آن
و بعضی وقت انتقال از منزل بنزد دریا جداگانه بنهند
و چون غلک دارد و برج است و بیت جهت منزل حصه برج
در منزل و نشانی باشد و شمس
در شود و انزلی پیش از طلوع آفتاب باید و چون ظاهر شود و انزلی
میان و انزالات کما بنویسند بازی انزلی و بوقت طلوع
هر منزل سقوط انزلی باشد و سقوط انزلی باز در هم باشد
از آن منزل **نصف در** در ظهور و خفای کوکب دیگر احوال
کوکب ستارگان علوی پیش از اترق بچند روز از غرب مشرق
بعد از غروب آفتاب و بعد از اترق بچند روز در مشرق ظاهر
شوند پیش از طلوع آفتاب و اترق ایشان بود و مقاطع

و موافق کواکب در دس و دت در وقت تولد ثبت کنند
 و مواضع مهمای هم بنویسند و سهام و کمال چیزهای مختصی بود
 که از مواضع کواکب و خانهای گیرند و از هم قوی بر ستم انقاد و
 و ستم الغیب باشد و پیش از صورت طالع وقت تولد و مواضع
 استخراج آن از پنج پیاورد و باشد که گاهی بعضی دیگر و
 طالعهای اجتماعی است و استقامت و استقامت و استقامت و صورت
 طالع را از کج خوانند و بعد از اوراق ماهها خسوف و کسوف که در آن
 اصاده باشد پیاورد و یقین اوقات و احوال آن کنند و طالعهای
 هر یک ثبت کنند و اما دیگر که در اوراق ماهها مواضع
 کنند و حکام قبول و قرانات و اجتماعات از خبر قاری
 و زواید دیگر بکس عادت هر قوی از شرح مستغنی باشد
 معرفت تقویم و هر چه دیگر محتاج باشیم در معرفت تقویم هم بیاریم

بر سیل و خشار فصل دهم در خانها و وبال ستارگان
 جدی و دلو خانهای رطل اند و قوس و حوت خانهای شتری اند
 و حمل و ثور خانهای برج اند و ثور و میزان خانهای زهره اند
 و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سنبله و میزان خانها است و اسد
 خانه اقبال است و مقابل خانه هر کوی وبال و دلو و سیس خانهای
 میزان و وبال رطل اند و خانهای او وبال الیتان و خانهای شتری
 و وبال عطارد و خانهای عطارد و وبال شتری و خانهای برج و وبال
 زهره و خانهای زهره و وبال برج و زهره و زحل خانه بود
 و زحل و وبال در شرف و هر دو ستارگان شرف اقبال
 و زحل و سیس در جبهه اقبال و شرف ماه سیس در برج ثور و شرف
 رطل و سیس و یکم در میزان و شرف شتری یا زحل و سیس در میزان
 و شرف شتری یا زحل و سیس در میزان و شرف زهره یا سیس و سیس

در وجود و در خلای که او است اما جود آن است
که بر می آید و نه از اصل آمده اگر دانه نشأ اول بصحاب
حاصل یعنی سرخ زده و دانه نشأ دوم آن را به خاکشاید و جود
یعنی افتاب و نشأ سیم گوئی که فلک آن شب افتاب است یعنی
زهره و نشأ اول ثور را که شیب زهره بود یعنی عطارد و نشأ
دوم قمر بود نشأ سیم آن را که بالای جمیع یعنی رطل و بعد از آن
مشتری و پنج هم بر این میس تا آخر حوت که نوبت هم بر سرخ
رسد و اوراد و وجه در هر یکی از این افتاد و آن نشأ آخر حوت و نشأ
اول حمل باشد و وجه در این صورت خود شده باشد که بر وجه
به نقشه قسمت کنند و نشأ اول از هر برجی بصحاب آن برج معموم
دهند و نشأ دوم بصحاب آن برج که به خود یاد در شرف
یاد داشته یا در عهد یاد روضه خود باشد یا در آن برج که روی به

[illegible]

و همچنین بر برجی را بدوازده قسم مساوی کنند و هر قسمی درجه و نیم
 بود اول صاحب این برج دهند و هر صاحب برجی که بعد از او بود
 و بعد از آنکه که صاحب برج و هر ده کانه دهند و آن را از بی غیر
 خوانند و چون کوکی یا دیس دیگر در برجی بود چند درجه و چند دقیقه
 از آن برج از آن برج قطع کرده باشد درجه و نیم



از آن درجات مقدار آن برج بود و در هر دو نیم حصه برجی
 که بعد از او بود تا آنجا که از حصه برجی مانده از آن قدر هر درجه را دور
 زده درجه پنجم دقیقه را درجه و هر یک دقیقه را هزاره دقیقه پنجم
 از آن برجی که فوئت باور سیده باشد آنجا که رسیده معنی آنست
 باشد مثل گوئی در یازده درجه و چهل و دو دقیقه از نو باشد ازین مبلغ
 هر درجه چهار برج باشد که آن را چهار دور و چهار و سه و سه و سه
 اند و یک درجه باقی را هزاره درجه باشد و چهل دقیقه را هشت درجه دیگر
 مجموعیت درجه شود و دقیقه را پست و چهار دقیقه و این چهار درجه
 سنبه باشد که فوئت باور سیده باشد پس از آن عشیره آن کوکب
 پست و درجه پست و چهار دقیقه از سنبه باشد و باقی برین حساب
 باید کرد **مصلحت** در این درجه و حصه ستارگان و اوج و
 اقطاب بود پنج ستاره مستقیم و هر یک از این برجی و دیگر

شوند و هر شش سال و چهار و یک شمس یک درجه قطع کند و
 حصه های ایشان مقابل اوجهای ایشان باشد الا که خط دارد
 که او را در حصه بود و بر تثلیث اوج او درین تاریخ که مشخصه و
 پنجاه و هشت است از تاریخ بجز اوج رطل در هر درجه درجه
 فوس است و اوج ختیری در اوج درجه سنبه و اوج مرغ در هفتاد و یک
 درجه است و اوج اقطاب در پست و ششم درجه و از اوج زهره
 در پنجاه و نیم درجه و از اوج خطا در اول درجه و در اوج حقیق از یک
 معلوم شود و این اوجها بحسب رنج شایسته و در دیگر درجات
 مختلف باشد و اما قمر را اوج در وقت اجتماع و استقبال باشد
 و حصه در وقت هر ربع اقطاب **مصلحت** در این درجه و احوال
 بروج محل و از اوجهای بیابانی اند یعنی چون اقطاب درین
 جیب باشد بیابانی بود و در سلطان دایره و سنبه در جیبی است و اند

و خواند این و خوشان و تحویل باشد پس خانه چهارم از او تداوم
 خواند و آن خانه بدو اداک و موافق بود و خانه پنجم خواند و اینها
 در یک خانه و در میان بود و خانه ششم و آن خانه بدست خانه چهارم
 پایان خورد و بسیاری باشد و خانه هفتم و در خانه و نظر طالع بود
 و آن خانه زمان و شریکان و ضمان باشد و خانه هشتم خانه ترک
 و مرک و نیکت و برکت باشد و خانه نهم خانه فقر و صدمه و این باشد و
 خانه دهم خانه عمل سلطان و از او تداوم استخوان و خانه یازدهم
 دهم خانه امید و سعادت و آستان باشد و خانه چهاردهم
 خانه دشمنان و بدبختی و چهار پیمان باشد و هر خانه را از برج درجه
 و دقیقه باشد و حسیه هر خانه از پنج درجه پیش از آن موضع باشد تا پنج
 درجه خانه که بعد از او بود و آن را موضع آن خانه خوانند از این خانه
 طالع دهم و هفتم و چهارم را تداوم دوازدهم و پنجم و هفتم و هشتم مایل

اداک

او تداوم و نهم و سیم و هزار دهم ساقط اند از طالع و از نهم
 خانه نهم قوی و رها وقت بود طالع و خانه نهم و دهم سیم چهارم
 پس از دهم سیم پنجم سیم سیم سیم سیم سیم سیم سیم و
 ضعیف ترین جمله دوازدهم و ششم که هم را ایل اند و هم ساقط و این
 و این دو از خانه چهار ربع باشند یک از خانه طالع و آن مذکور
 بود و دیگر از طالع تا ربع و آن نون بود و این دو ربع صاعد بود
 و مقابل ربع مذکور بود و مقابل ربع نون است و مقابل صاعد
 متخلف و باطل و از خانه طالع هر چه نام او طاق بود چون سیم
 و پنجم مذکور بود هر چه نام او جحت باشد نون باشد **فصل پنجم**
 در فرج کواکب و آنچه بدانند فرج رقل هر از دهم طالع یعنی بودن
 رقل در برج هر از دهم از طالع بسبب فرج او بود درین قیاس بود
 و فرج پنج در ششم و فرج شری در یازدهم و فرج زهره در پنجم

اداک

و فرج آفتاب در نیم فرج قدر سیم و فرج عطار در طلوع و مقابل
 فرج راجح و آفتاب خوانند بودن کوکب بناری بر ذوق الارواح
 و شب تحت الارض و کوکب لیس را خوانند و همچنین بودن
 کوکب مذکور در ربع مذکور و صافهای مذکور بودن موانع در ربع مونس
 و خانه مونس قوت دیگر باشد شپس فرج و غیره **فصل بیستم**
 در حال طرغای کوکب ثلث است پس نظر استی این ثلث تمام
 هرستی و شش نم دوشمی و مقابله و ترجیع نظر دوشمی مقابل تمام
 دوشمی و ترجیع نیم دوشمی و نظر دوشمی بسو و خود نیک باشد و نظر دوشمی
 پایشان چنین بد باشد و نظر دوشمی بسو بد باشد و نظر دوشمی
 بایشان چنان بد باشد و مقارنه و مجامعه با سو و تمام تر جفا و
 باشد و با سو بسو تمام تر شست و شستن بجای نظر بود و بعد نظر در هر
 خوانند و هم علوین نه در پیش از کوکب نه در بعد از کوکب نه در

و هم مغلین و هفت در پیش هفت در بر این بود و در پیش هفت
 در بر این هفت در بر این و هم آفتاب در جانب پانزده
 در بر و هم سیم در جانب چهارده در بر و هم روست و دشت
 همچون قزو و کوکبی که کوکبی ناظر خوانند چون سیم در بر
 و اتصال تمام نگاه بود که بعد بیان ایشان که از نیمه هم هر کوکب
 شود در آن هر که نظر خوانند که اگر هم او که باشد اتصال اتصال است
 رسیده باشد و چون انظر بگذرد منصرف شود و درجات انظر
 چون درجات اتصال بود و قمر چون برجی اتصال کند که کوکبی
 ناظر خوانند بود اما منور رجب اتصال رسیده باشد که سید بعد الله
 اتصال است و اگر منصرف شده باشد و دیگر کوکبی را بخواند و بد گویند
 خا ابر است و اگر در برجی هیچ کوکب را از شش کا زبانه نه بنید
 گویند و است ابر است **فصل بیست و هشتم** در دولات

کوکب از طبقات مردم رنزل کوکب سران و دهقانان و ارباب
 خانه ها که در هر دو مان سیاه باشد شترنی کوکب خفایات و اشراف
 و سادات و اصحاب ثنائیه و هر چه کوکب سیاه همان و اهل صلاح
 و ترکان و عیاران و در دکان و اهل شتر و کس کوکب بارشایان و زرگان
 و اهل ابر و نهی باشد و زهره کوکب نشان و عاودان و متاعین و اهل کس
 باشد و عطارد کوکب پس گران و اصحاب دیوان و وزیران باشد
 و قمر کوکب روان و بیجان و مسافران باشد **فصل پنجم**
 در احوال روزها چون قمر از سجود باشد شتر کار باشد
 اگر اتصال شتری بود از رنجل شتر تجارت و خرید و فروش باشد
 و از رنجل ثابت و خولی بلده و پنا و کارهای کلیه مادی را از رنجل
 جمیدین سفر را و اگر اتصال رنجل بود از رنجل متقلب و جابه بریدن و پنهان
 و از رنجل ثابت الا مقرب زفاف را و از رنجل دو جمیدین تزویج

احوال رنجل
 قمر کوکب
 شترنی کوکب

۴۰

که از رنجل خوس و دهنظر شترنی هیچ چیز را نشانه
 و نقشه و تحریک نیاید و قمر سیاه را و از رنجل شترنی و اگر اتصال
 رنجل از رنجل ارضی عمارت و در اوقات را شایسته بود و از رنجل
 رنجل بنای شهر و اگر اتصال رنجل از رنجل شترنی
 و کوی رنجل را و از رنجل ثابت و غیره که با را و از رنجل و جمیدین
 و صبح سلام و در شب اللات حرکت و اگر از رنجل شترنی از رنجل
 متقلب و از رنجل سفر و خول و پوشیده را و از رنجل ثابت
 و خول بلده و آیدای احوال و اتصال سلسله و بقیه امور را و از رنجل
 و جمیدین که در طری نزدیک را و اگر اتصال و غیره است و اگر اتصال
 زو سیم را و اگر اتصال و است بود در و غیره و اگر اتصال و غیره
 معهود را و از رنجل شترنی و کوشش و پوشیده کردن کار را
 و استقبال بر صندل و اگر اتصال و غیره

تعلیم کثرت و محنت و مجاهدت علمی را شاید اگر عصاره روحش بود در وی
 خیر نباشد که نظر فلک است به دور جلال افعال خیر و در هر سینه یه
 هر کوی که در این است به که منسوب بود آن کوی و قریب است که
 میان و محسوس است کارش را و آنچه در قیاسات است بر آن است
 احده در صفت جالب بر مرقوم و کلمات شده است
 در مرقوم است که بر آن است احده در قیاسات است و در
 حال قسم و حجب موقوف او که کسی که کاری که باشد آنکه کرد
 نام و منسوب به دو طالع وقت و حجب و غایت که آن کار بدین منسوب
 بود و در حجب و او تا در قیاسات کار نماند بپایه داشت و صلاح
 خاتمه آن بود که اگر محسوس باشد و معهودان نامزد باشد و صلاح
 حال که آن بود که این است را قوت و آن بود و اینان بود
 که در غایت خود را شرف ببلایش یا صفا و صفا خود باشد و اینان

برای که روی با وج دارد یا در شمال صاعد باشد یا اگر مستقیم
 الیه باشد زاید در سیر و با قوت عرضی باشد و اینان بود که در
 یا در حجب و او تا و یا در الوتر یا ناظر طالع یا در ربع
 موافق طالع باشد و یا معهود باشد و اینان بود که محسوس
 معهود باشد بطریق ظاهر و حال صفا و معنی بود و اینان
 و موقوف و محسوس و حجب و در حجب و در حجب و در حجب
 زاید و محسوس و موقوف و محسوس و اینان و معهودی در حجب
 میفرماید و کارهای معقب را بر وج معقب است را بر وج ثابت
 و در کارهای متوسط بر وج دو حجبین حجب است و افعال
 هر کوی که مناسب است بود شد و جابیه نمیدین و پوشیدن
 قسم در بر وج غیر ثابت متصل به هر کوی که در این است
 ناظر باشد و سفر را بر وج غیر ثابت فاما اگر سفر خشک باشد

تعلیم کثرت و محنت و مجاهدت علمی را شاید اگر عصاره روحش بود در وی
 خیر نباشد که نظر فلک است به دور جلال افعال خیر و در هر سینه یه
 هر کوی که در این است به که منسوب بود آن کوی و قریب است که
 میان و محسوس است کارش را و آنچه در قیاسات است بر آن است
 احده در صفت جالب بر مرقوم و کلمات شده است
 در مرقوم است که بر آن است احده در قیاسات است و در
 حال قسم و حجب موقوف او که کسی که کاری که باشد آنکه کرد
 نام و منسوب به دو طالع وقت و حجب و غایت که آن کار بدین منسوب
 بود و در حجب و او تا در قیاسات کار نماند بپایه داشت و صلاح
 خاتمه آن بود که اگر محسوس باشد و معهودان نامزد باشد و صلاح
 حال که آن بود که این است را قوت و آن بود و اینان بود
 که در غایت خود را شرف ببلایش یا صفا و صفا خود باشد و اینان

و برج را که اگر سفر دریا باشد متعلق بعدی و منصف نشود
 و نیم خانه سفر است و نیم که خانه منصف است هر دو معود بود
 و تقسیم بر بعد و برج که بصورت مردم است و آن برج
 بود که ابو کسبند و نیمه اول آن قوس مختص به برج بود
 و امتزاج محمود و دیگر بابر و تن با پر قمر در خانه برج و
 یا شتری باشد و ضربه را در برج استی یا هر دو
 یکحال و بنا نهادن را باید که قمر صاعد بود در شمال
 و در برج ثابت یا خجسته و در خل و چهارم یکحال
 و اعمال سلطان را باید که قمر شرف و یا در خانه خود
 و یا در خانه اقبال یا طریقه دستی و تجارت را در برج
 منقلب معود و شتری یا عطار و بیع و شتری و برج
 منقلب را در بیع منصرف از معود و شتری را متعلق بعد

و اما در

و اما بقدر احتساب کردیم پس اگر حواصن زیاد تر
 از این خواهد بود در کتب این علم رجوع باید کرد تا معلوم
 شود و الله اعلم بالصواب

در این شهر خجسته
 در دار کماله طهران
 اینجاست که این میرزا محمد الکلی صاحب صورت
 تخریر و هم نشانی طریقه و روش است
 کنندگان چنان است که گاهی
 به عاقبتی یا گاهی
 ۱۲۴۸

[illegible]

کماله دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 آتش کماله دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 چک است کماله دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 در دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 شکر دوش ماهی و کماله دوش ماهی

هر طایفه از طایفه است
 موش و کماله دوش ماهی
 ایشان هر دو در دوش ماهی
 در دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 کماله دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 قاعده هر دو در دوش ماهی

۹۲	۹۵	۱۱	۸۵
۱	۸۶	۹۱	۹۷
۸۶	۱۳	۹۳	۹۰
۹۳	۸۹	۸۸	۱۲

کماله دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 در دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 چک است کماله دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 در دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 شکر دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 کماله دوش ماهی و کماله دوش ماهی
 قاعده هر دو در دوش ماهی

کتاب نامه در احکام نجوم و لمبیس که نظیر احکام المعبره
بسم الله الرحمن الرحیم و تعالی

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین و سلم
تسبیحاً کثیراً و کثیراً **آقا جعفر** این رساله است در احکام انباری که در علم
حدوث می شود و لا یندری جریبهای روز مشرق و لیل و سبب از علتهما
هر نوع در این کتاب به زحمت و مشورت و معادله است که از احوال و کمال از
جانب امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام و حکم و لا یندری جریبهای
و در زنده ما هر روز در هر ماه است پنج عید منها و انوار و نور و در این رساله
تفصیلاً بر بیان گویم و احوال مکه نام نهادیم که آنست که حضرت زین العابدین
و جابر جعفر صادق از یاد کردن احکام این احکام و انبار است
این است در این رساله هر چه علامه که حکمش بر حضرت است و ایرادش کرده
و احیاناً نماید که بر ایشان است و هر چه حکمش بر شریک و از کناه
نویسنده آنرا بکنند و تصدیق و خبر است و منتهی از یاد حق غایت داشته
ان الله علی کل شیء قدير و در احکام و فایده که در ماه اول

بهار روی هفت بر آنکه این ماه هرگز و زود بود و زین چهاردهم
ستاره جبهه پیران آید و ز بهر فرود و زین نزدیم این مقسم
برای و صر فز و شود درین ، سلطان و حکام مسفر و شود و فضا
و در روی سحر و خردن نیک و کار نیک و غلبه و بر و باز و نیک
پر میر ، به کون **اول** هرگاه در این ماه کسوف و اقمار و دلالت کند بر آن
غلبه و طعم و میر و بسیار و بعضی از دلالت است و دلالت کند بر خطر و آن
غلبه و افتادن مردم در بلاد و نیک و استفتی و در همه و دلالت کند **دوم**
اگر خسوف اتفاق افتد دلالت کند بر عید و فضا و خط و است و حادث شود
و اگر غنا بر این بسیار باشد و در دلالت کند بر فضا و خط و است و حادث شود
و در روز و ماه و اتفاق کرد و در این بسیار آید اگر در نیمه و خط و است و حادث شود
دلالت کند که در دلالت کند بر صحرای بسیار شود و با دست هر از آب
فزا شود و خارج و خارج کند و در سب و خور و زود و در بسیار شود
و بعضی از حکام و مردم هر که که در نزد بزرگ از دست و نیک و است و حادث شود
بلد که شود و اگر آنکه یک صبح گرفته شود دلالت کند که از احوال و است و حادث شود

۲۰۰ دین در آن ماه

در میان در آن ماه و با نیک و دلالت کند بر آنکه این ماه هرگز و زود بود و زین چهاردهم
و اگر فضا و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
و در آن ماه و فضا و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
دلالت کند که در آن سال و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
و هر که در آن ماه و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
مردم با یکدیگر در آن سال و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
میان مردم و در **جبار** اگر در این ماه و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
بر باران نرم سب و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
حال و زراعت و غله و بارش و بر عید و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
و شوارح و رود و در فضا و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
شود و بر عید و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
که عید و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
که غلبه و میر و سب و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود
و اصلاح ، شمع ، باران بسیار شود و خط و است و حادث شود و دلالت کند بر سب و خط و است و حادث شود

اگر کسی بود در رستگان رفت و بر ما سخن بود اگر در خانه
 سواره کبیر بود برای در خانه نشسته و لیکن بخوابد و نشسته در راه
 حرامیان و در زمان و حرامی و بیرون آنون خواجه بر پادشاه
 مشرق و مغرب علی ایستاد و قدر و خور و زری و علم و جو و طوک و عیش
 لا اراغ و پادشاه مشرق و مغرب و خواجه یا جنبه و در ولایت
 اینچنین به آیه و محرم و ادای کیم و اگر کسی به سرب بود و لایق
 بر ملک پادشاه فرستاد و اشقیق و لایق می و اگر از طعم
 در آن ولایت و صد و نه فتنه و خطب اگر در خانه
 سواره بزرگ و دیگر شود که بیفته و لیکن که پادشاه بر پادشاه
 دشت و آن ولایت را ملک کند و با بر ایستاد نشسته فاقه
 لذت است که سواره فاقه و بنده هم از آن مردمان آن
 و بار و سوار و صلح به آیه و اعلی و دمان میگویند
 اگر در خانه قوس و خراج یا به مشرق بر آیه و لایق
 هر که خطب سوار شود تا سه سال که فاقه در ولایت باشد

و بر سوار

جانب سرب سرب که نانی سرب شود و بر آن بسیار بار آید
 زبان از سرب دمان خواجه در آخر سال سن هر اظهر بود اگر در
 ماه جنبه به سرب سرب که بر بر حال مردم تا سه سال خطب
 بود و بر آن و نم بسیار بود و در ولایت سرب سرب در
 اگر حربه سرب که دلیلی بود که در ولایت سرب سرب از رمان مال
 بسیار سرب که بر آن بسیار بار و اگر در ایکی سرب سرب
 تا سه سال سرب که به سرب سرب سرب سرب و سرب سرب و سرب سرب
 و سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 که سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 مردم و از آن سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 ماه جنبه و لیکن که پادشاه بر پادشاه سرب سرب که اگر کسی
 سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب
 و سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب سرب

[illegible]

من عطفه از اهل

[illegible]

خبر از راه جغتو و حکایت جغتو و بهار و چهار پانی و دیگر است
 اگر در این راه تاریکی از هوا باشد از خود دلالت کند
 بر حرکت پادشاهان در این راه بسیار سخت بود و غم و اندوه بسیار
 از جور و ستم و اما غله فراوان بود مردم را که بسیار سخت میگوید
 اگر در این راه باشند که دلالت کند که در آن ایالت
 و نباتات و زراعت نیکو بود مردم را در این راه بسیار صعب
 و در آن راه بسیار آفات و آفتهاست که آن دو خبری بود
 اگر در این راه باشند که دلالت کند بر فساد
 حال مردم و فساد کار و زراعت و در آن راه بسیار
 مردمان با یکدیگر در جور و ستم و از فساد زراعت و در
 اگر در این راه باشند که دلالت کند بر فساد
 در آن راه است بلکه مردم در آن راه نشینند و در آن راه
 تنگ و محقر است و در آن راه بسیار گران بود اگر در این راه
 زمین مرز و دلاکت کند بر مردم و در این راه خبر از
 آرا جغتو در آن راه

[illegible]

در میان مردم خونی بر سر نهادند و در چشم و بیمار چاربان
 بود اگر نیم شب یا دم صبح اتفاق افتاد دلالت که باران در آن
 بسیار بار و در غلّه فراوانی میخورد و میان پادشاهی صلح افتد
 و در دلالت چنین دعای که قطره خونی بر سر بسیار بود
سیستم اگر در پناه افتاد به اثره که دلالت دارد که
 از پادشاه بر رعیت رحم و عفو الهی و عفو پادشاهی بسیار
 بار و امان و شهباده و دفا پناه زیاده شود غلّه و گوسفند
 بسیار بود در سرشته می بود بار و سرشته همه **عاصم** اگر
 در پناه ماه راست بر آید دلالت بر درختان و اشیاء
 نانی و اگر بر یک جبهه افتاده بود که در کالی طفلان
 بود و در اول به غم زبانی بسیار بود **عجم** اگر در آن
 ستاره که بود در مراهیم دلالت که بر از زان و زلفها
 در آن سال پادشاهی بزرگ میرفت خسته و خجسته و میان
 ملوک و بزرگان می آید و در دلالت به بر مردم فطری
 استادم که مصلحت

۳۴
 ۳۵

و شعله و سرگرمی جات و بیمار بر سر نهادند و در دلالت
 از زان و شعله که در **سیستم** اگر در پناه ستاره بزرگ
 دلالت بر درختان و اشیاء میخورد و میان پادشاهی صلح افتد
 و در دلالت چنین دعای که قطره خونی بر سر بسیار بود
سیستم اگر در پناه افتاد به اثره که دلالت دارد که
 از پادشاه بر رعیت رحم و عفو الهی و عفو پادشاهی بسیار
 بار و امان و شهباده و دفا پناه زیاده شود غلّه و گوسفند
 بسیار بود در سرشته می بود بار و سرشته همه **عاصم** اگر
 در پناه ماه راست بر آید دلالت بر درختان و اشیاء
 نانی و اگر بر یک جبهه افتاده بود که در کالی طفلان
 بود و در اول به غم زبانی بسیار بود **عجم** اگر در آن
 ستاره که بود در مراهیم دلالت که بر از زان و زلفها
 در آن سال پادشاهی بزرگ میرفت خسته و خجسته و میان
 ملوک و بزرگان می آید و در دلالت به بر مردم فطری

با یکدیگر میوه بسیار بود **دوم** اگر در بنه خورده باشد شرقی
 دلیر است برخلاف فتنه و ترس **دوم** خست از پادشاه اگر بکشد
 مغرب با قید و بند هرگز نماند **دوم** خست از پادشاه اگر بکشد
 قحط و تنگدستی و گرسنگی از خفا و سرکسختی است **دوم** اگر در بنه
 عجب در اسانی به استیلاست که بر ملک بزرگان و پادشاهان
دوم پادشاه از غش و غلبه و غلبه است و گویا میگوید **دوم**
 اگر در بنه خورده باشد به این دلالت کند بر ملک بزرگان و پادشاهان
 پادشاهان و حاکمان مردم با یکدیگر و غلبه و غلبه است پادشاه و پادشاه
دوم اگر در بنه خورده باشد به این دلالت کند بر پادشاهان و پادشاهان
 بسیار و اگر در وقت غریبی ماه زایه انور بود و غلبه و غلبه است
 لغوی باشد و در انور است به این حیوانات و آدمی بسیار و غلبه
 و گرسنگی از خفا و سرکسختی است و در انور بود و غلبه و غلبه است
 زخما و برانی میگوید **دوم** اگر در بنه خورده باشد به این دلالت کند
 که پادشاه به ملک خود در انور و پادشاهان بزرگ و پادشاهان
 و در انور و پادشاهان

دوم

و در زمستان برف و باران کمتر شود زخما و برانی که در **دوم**
 اگر در بنه خورده باشد به این دلالت کند بر پادشاهان و پادشاهان
 مردم و تنگدستی و گرسنگی از خفا و سرکسختی است **دوم** اگر در بنه
 بسیار بود **دوم** اگر در بنه خورده باشد به این دلالت کند
 برف و بسیار و گرسنگی از خفا و سرکسختی است **دوم** اگر در بنه
 در بنه و غلبه و غلبه است **دوم** اگر در بنه خورده باشد به این دلالت کند
 بر ملک بزرگان و پادشاهان و گرسنگی از خفا و سرکسختی است **دوم** اگر در بنه
 بسیار و غلبه و غلبه است **دوم** اگر در بنه خورده باشد به این دلالت کند
 بر ملک بزرگان و پادشاهان و گرسنگی از خفا و سرکسختی است **دوم** اگر در بنه
 پادشاهان و حاکمان مردم با یکدیگر و غلبه و غلبه است پادشاه و پادشاه
 بسیار و اگر در وقت غریبی ماه زایه انور بود و غلبه و غلبه است
 لغوی باشد و در انور است به این حیوانات و آدمی بسیار و غلبه
 و گرسنگی از خفا و سرکسختی است و در انور بود و غلبه و غلبه است
 زخما و برانی میگوید **دوم** اگر در بنه خورده باشد به این دلالت کند
 که پادشاه به ملک خود در انور و پادشاهان بزرگ و پادشاهان
 و در انور و پادشاهان

برانه نشسته بسیار و بسیار صحنه میسر که جوانان اگر کوه کان در بار
 الوهیه را افتد و بر پشت کوهانی چنانکه در بیهوشی بر سر او دلاست
 اینها فرا میزند اگر در اینها با کوهانی از زمین کشته دلدار
 که با دست الوهیه میبرد و اینها کم بود و مردمان در اینها
 دانسته باشند از سبب غم و درد و شغف و ناخوشی اگر در اینها
 باشد از هر چه می شود دلالت کند بر غم و شغف و سر که با دست
 در دلاست میسر که چار باری اگر در اینها
 باشد از زمین نشنود دلالت کند بر غم و شغف و سر که با دست
 تمام و کمال از غم و شغف و سر که نشسته است از
 در این اگر در اینها زلاله می کند در دلاست
 مردم محط و شغف و سر که چار باری بسیار می شود و در غم و شغف
 آفت رخ **احکام و قایم که در ماه احرم**
حادث شود این ماه **روز بود** روز چهارم
 بنابر چه این روز بود که در این ماه با دست می شود و در غم و شغف
 بنابر چه این روز بود

و شغف و سر

و بنابر چه این روز بود که در این ماه با دست می شود و در غم و شغف
 بر چه این روز بود که در این ماه با دست می شود و در غم و شغف
 روی و در اینها با دست می شود و در غم و شغف
 در اول شب بعد از دلالت کند بر سر که با دست می شود و در غم و شغف
 و غم و شغف و سر که با دست می شود و در غم و شغف
 قستان که اگر در اینها با دست می شود و در غم و شغف
 قستان که با دست می شود و در غم و شغف
 در شغف و سر که با دست می شود و در غم و شغف
سیم اگر در اینها با دست می شود و در غم و شغف
 در اینها با دست می شود و در غم و شغف
 در اول سال بعد از این می شود و در غم و شغف
 با دست می شود و در غم و شغف
 آیم دلالت کند بر غم و شغف و سر که با دست می شود و در غم و شغف
 دانسته سر که با دست می شود و در غم و شغف
پنجم اگر در اینها با دست می شود و در غم و شغف

دلالت کند بر آن دیار بر عظمی و هم بسیار کند و از شکست
 نموده و پادشاه هر دو طرف مغرب و هم بعضی از آن جهات
 بلکه کند و غلبه کند و هم و از آن منتهی **هم** اگر در آن
 که در آن دلالت کند که پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 نیز بسیار شود **هم** اگر در آن غلبه کند و پادشاه
 بر قحط و خشک در دلالت کند و پادشاه آن دیار بر عظمی
 و کم بر آن غلبه کند و پادشاه آن دیار بر عظمی
 اگر کم بر آن دلالت کند بر قحط و خشک و پادشاه آن دیار
 دلالت و هم و از آن منتهی پادشاه آن دیار بر عظمی
 عبار در هر دو طرف مغرب و هم بعضی از آن جهات
 در آن منتهی و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 آید و کم بر آن دلالت کند و پادشاه آن دیار بر عظمی
 اگر در آن غلبه کند و پادشاه آن دیار بر عظمی
 و منتهی و از آن منتهی و پادشاه آن دیار بر عظمی
 مژد بر آن غلبه

هر دو طرف مغرب و هم بسیار کند و از شکست
 که در آن منتهی و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 آنجا بلکه از آن منتهی و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 کم و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 دلالت کند که در آن منتهی و پادشاه آن دیار بر عظمی
 بسیار بر عظمی و هم و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 پادشاه آن دیار بر عظمی و هم و پادشاه آن دیار بر عظمی
 بر عظمی و هم و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 اگر در آن غلبه کند و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 بلکه بر عظمی و هم و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 اگر از آن منتهی و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم
 و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم و پادشاه آن دیار بر عظمی
 و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم و پادشاه آن دیار بر عظمی
 به به آید دلالت کند که پادشاه آن دیار بر عظمی و هم

اگر در آن غلبه کند و پادشاه آن دیار بر عظمی و هم

قریبی که در ماه آق قاپستان روی دهد
 این ماه سر و کلاه منور و زینم و بران برای و قلب فرود رود و زینم
 هفتصد برای و نور فرود رود **آق ق** هرگاه در ماه که خفته
 دلالت کند که پادشاه از الله است خوف و ولایت دیگر شود و در اولیست
 مقام که **حکم** هرگاه در این ماه خوفی هم برود و در اولیست
 کند که از کربا است و بران در بار و از پادشاه هم بر عایا
 و در فارس با برتن و قتل و طریح می آید و در اولیست و بر عایا
 و علت یرقان و تب گرم آفته هستند و خون زیر بسیاری بود و
 و در ولایت که هستان و در دیگر ولایات باران بسیار بارید و اگر
 نیمه شب یا نوبت صبح خوف شود و در ولایت فارس غلبه شود
 آزاران کند اگر بوقت خوف رگه های شود و دلالت کند بسیار
 شود و جبر را از خوف بسیار شود و در هر ولایت مستعد
 بلکه شوند و اگر بوقت خوف رخ شود و کفانی بسیار شود
 اگر در آستانه افتاد و رگه های دلالت کند بر کوه یا تپه و رگه

لا حول ولا قوة الا بالله

تا جنانکه بود خدایا کینه بر کینه و کز آن طعن بود و در آخر سال
 مردمان از این ناکه پشیمان **چهارم** اگر در این ماه دانه کشته
 و دانه کشته بر بسیاری غنایان و زیاده است حبشها در دوزخها
 تا آنکین و خدایا در خنجر کمر بود و از پادشاه بر عتبه عملی و
پنجم اگر در این ماه دانه کشته بر بسیاری غنایان اگر
 نیک جانب بر خدایا کشته بود دانه کشته بر کمر زمره است و بسیاری
 در خنجر و کمر کسب **ششم** اگر در این ماه دانه کشته بر کمر و در خنجر
 دانه کشته بر بسیاری غنایان و کز آن طعن و ترس و بیم
 در شهرها و دزدان و دزدان پادشاه بر عتبه و کمر کسب
 در ولایت مغرب مردم غوغا کنند و مالی تو انکاران غارت کنند
 و در ولایت فارس قحطی و خشک بود و در میان مردم و مالی اختلاف
 و جنگ بود و در ولایت عراق غل و غنم فراوان شود **هفتم**
 اگر در این ماه دانه کشته بر بسیاری غنایان و کز آن طعن و ترس و بیم
 و دانه کشته بر بسیاری غنایان و کز آن طعن و ترس و بیم

در اولاد است **هشتم** اگر در ایناه قوس و فرخ بجانب شرق بود
 دلالت کند که پادشاه آن بلاد میخورد از اهراب گینه و سر را
 توشه و رنج و بلاد رسد و نین و منته بسیار بود و نوکری
 در بیکای شهر امضرت ریح و پادشاه عثمانی خوراک کند
 و در ایران لشکرانی پادشاه خوف مخالفه کند لا طفره پادشاه
 را بود و در ولایت سمرقند و قشقرق و **نهم** اگر در
 در ایناه بجانب شرق بر آید دلالت کند که در ولایت شرق
 هر که مفاصل بسیار شود پادشاه شرق شهری نو بر آید
 و اگر بجانب مغرب بود پادشاه اولاد است حاضر شود و با قوام
 و اقرار بکنند و در میان مردم و رعیت خوف و فتنه
 از آن پادشاه عثمانی خوراک کند و م که کوفته شود
 و بنات بسیار **دهم** اگر در ایناه هر طرف از آسمان
 به شود در جانب شرق دلالت کند بر خوار و خفتن
 پادشاه آن با یکدیگر و اگر از جنوب و سرانجه در آن
 زمستان از جانب

زمستان در جانب شرق سفر بدلت کند که در مغرب اتفاق افتد
یازدهم اگر در ایناه هر طرف از آسمان به شود دلالت کند بر
 گرانه زحمت و کسطنطنیه و اشفاق در ولایت و م که بسیار پادشاه
 و علم و دانش مردم از سبب زدن **دوازدهم** هرگاه در ایناه
 ششصد از آسمان به شود دلالت کند بر غم و اندوه بسیار
 و خبر و سر از اجف و حبس و پادشاه آن با یکدیگر و خبر
 رعیت **سیزدهم** هرگاه در ایناه و عدالت شود دلالت کند
 که هر روز بزرگان ملک شوند و اشفاق مردم در ولایت
 اگر در وقت غریب و آیه از این الزام و خشم و غضب است
 در اولاد است چه آیه را که فصل الزام و آنچه کتم در آن
 آینه با **چهاردهم** اگر در ایناه برق بجه دلالت کند که
 پادشاه آن کم بار و بنات است کمتر با و خبر و سر از اجف بسیار
 در میان مردمان اختلاف افتد **پانزدهم** اگر در ایناه عفت
 و در آن شود دلالت کند بر عدالت و هر یک با یکدیگر و خبر

در کمالی و خفا و بر غم و اندوه مردمان و نا امنی را همه را شفق
 در ولایت علی **نور** اگر در این راه بارانی جاری در ولایت
 بر بیار و صحرای هر که در کانی خاصه در افراسی **نور**
 اگر در این راه **نور** دلالت کند بر جنگ و خونریزی و غارت
 پادشاهی و کرامت و جهاد و محظوظ بهار و شادمانی **نور**
 هرگاه در این راه خاک سیخ بار در دلالت کند بر سیه و بیماری
 و اشک در ولایت شرق و پادشاهی بزرگ در افراسی
 هلاک شود **نور** اگر در این راه در کمالی و خفا و بر غم و اندوه
 برف و زرع و کرامت و خفا و شفق و دلالت کند **نور**
 در سینه پادشاهی **نور** هرگاه در این راه هرگاه عیار
 هوا طاهر شود و لیل بود خوشگسالی و کرامت و شادمانی
 و نباتات و صحرای از جیف و اشک در ولایت و خفا و بر غم و اندوه
 پادشاهی و محظوظ بهار و شادمانی **نور** اگر در این راه
 در کمالی و خفا و بر غم و اندوه و دلالت کند بر سیه و بیماری
نور در میان هلاک شود

مردم در میان هلاک شود و غم و اندوه مردمان و نا امنی را همه را شفق
 با وسعت و زود دلالت کند که در ولایت و سیه و بیماری
 و مردمان و محظوظ بهار و شادمانی **نور** هرگاه در این راه
 و خطر و نا امنی از آب است **نور** هرگاه در این راه
 طاهر شود و دلالت کند بر سیه و بیماری و سیه و بیماری
 سیه و بیماری و سیه و بیماری **نور** هرگاه در این راه
 هرگاه در این راه **نور** دلالت کند بر سیه و بیماری
 سیه و بیماری و سیه و بیماری **نور** هرگاه در این راه
 در جمیع سیه و بیماری و سیه و بیماری **نور** هرگاه
 در این راه زلزله و سیه و بیماری **نور** هرگاه در این راه
 و سیه و بیماری و سیه و بیماری **نور** هرگاه در این راه
 در میان ولایت و سیه و بیماری **نور** هرگاه در این راه
 این راه سیه و بیماری و سیه و بیماری **نور** هرگاه در این راه
 تمام بر آب و زرع و کرامت و خفا و شفق و دلالت کند **نور**

در میان هلاک شود

1306/1

هرگاه دریناه ستاره نیست دلالت کند بر خشنه و بلاد در آن سمت که
بر سر آن بزرگ از لایه ریم در اول لایه پادشاهان را با یکدیگر
حضرت افند و قریب راه داشته شود و محفل و کنیزان را بنامه کیم
هرگاه در ایناه قوس فرخ طایه هر شود از جانب شرق
دلالت کند بر جاد و غدا و نباتات و احباب و دشمنان است آن پادشاه
مشرق و اگر از جانب مغرب آید دلالت کند بر مرکب حیوانات
و از زانوی لغت
هرگاه در ایناه عرب از جانب مشرق بر
دلالت کند بر صفت و حیوانات پادشاه اندازد که بصورت و شکل
سران و صیوه بسیار بود و اگر از جانب مغرب بر آید دلالت کند که
پادشاه آن دیار را با یکدیگر دشمنی داشته و آخر جمیع اینها در هم
هرگاه هر قدر ایناه در جانب مشرق طایه هر شود دلالت کند که در
دشمنی و ترس و بیم عای از پادشاه و اگر در جانب مغرب باشد
دشمنی که در خشنه بود دلالت کند بر خط و سیاه نو کرانه از راه
و مرکب معاف است در هر سه سمت " هرگاه در ایناه

عزایب سما و تیره سحاب شود و دلالت کند بر ملک بزرگان و پادشاهان
 و بیج پادشاه از عقیقه آغوشه بنام است و میگوید ^{۱۷} هرگاه در ایناه که گشته
 در ایناه که گشته از آسمان بیاید و دلالت کند بر ملک بزرگان از راست
 پادشاهان و در چشم مردم با یکدیگر و عظم و استخوان پادشاه بر عقیقه
^{۱۸} هرگاه در ایناه که گشته شود و دلالت کند که رستنی
 سخت و یهود و یوسف بسیار بود اگر در وقت صبح و شب را از این
 دلالت بر خشم خداست که لغو باشد بحیرات و اوسیان
 بسیار بر طوفان شود و اگر از ایناه که گشته باشد ناقص و نوزاد
 دلالت کند بر چیز و حریف و از ایناه که گشته باشد و در نوزاد
^{۱۹} هرگاه در ایناه که گشته برق بکشد دلالت کند که پادشاه
 با بر ملک شود و در این و در مردمان بزرگ نیز میبینیم
 برون و بارانی که بر ایناه که گشته از این نوزاد ^{۲۰} هرگاه در این
 ماه صاف و طاف هرگز دلالت کند بر بسیار سر که بسیار است و در
 و جنگ و محاربه و اینها و اینها و اینها بسیار و خور و زهر

هرگاه در ایناه که گشته باشد

هرگاه در ایناه که گشته باشد از این نوزاد و در این نوزاد
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۲۱} هرگاه در ایناه که گشته
 دلالت کند بر چیز و خور و زهر و در این نوزاد و در این نوزاد
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۲۲} هرگاه در ایناه که گشته
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۲۳} هرگاه در ایناه که گشته
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۲۴} هرگاه در ایناه که گشته
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۲۵} هرگاه در ایناه که گشته
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۲۶} هرگاه در ایناه که گشته
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۲۷} هرگاه در ایناه که گشته
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۲۸} هرگاه در ایناه که گشته
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۲۹} هرگاه در ایناه که گشته
 و در این نوزاد و در این نوزاد ^{۳۰} هرگاه در ایناه که گشته

و آنها کم شود و مردمان در آن شیشه و خانه و پیش از شصت و سه
هرگاه در این راه با مصلحت از مواصلات هرگز نماند که بر قفسه
در کمالات است و دلالت بر سبب هر یک از اینها
در این راه با مصلحت از این برای دلالت کند بر حاکمیت ملک با مصلحت
و مصلحتی که در آن زمان از شصت و سه است و در آن زمان
ستم و هر چهار آن ۳۵ هرگاه در این راه نماند که
که در آن سال هرگاه در آن دلالت بسیار بود اگر در این زمان
و در آن زمان در آن سبب دلالت کند که در آن سال
بزرگ ملک شود و بسیار از آن شهر و مملکت
و بعد بر مردمان آن دیار و مردم و پادشاه و مصلحت ملک شود
و در آن زمان با مصلحت از آن فقر بسیار شود و مصلحت

به آنکه اینها نیز سرور و کبر و روز است و به پند و موعظه فردا روزی
سعد شود و کتب و غلط که نمود در کام که کند و به در مشال در
و غیر اینها از فراموشی

و علمای آنوقت که گفتند بر خانداندار که در نزد خدا روح داشت
و چیزها سر و دماغی و بدن سر بلند در اینها جامع اند که باید کرد
و از چیزها که در علم بود باید کرد و همه اینها بود و در اینها
تجربه پسندیده است و در دانش آنکه در این علم است و در علم است
و که ام باه باران خوانده و در این علم این علم جهان است
در روز نهم به هم اینها و روز نهم به دانش سرور که است
که اگر در در میان بود و در این علم اول نشین اول باران خوانده
و همچنین در این علم است و در این علم این علم میگوید
هرگاه در اینها که گفته اند و در این علم که بدست هر
و انبیا و مردم از انبیا و بسیار بود و اینها و در اینها
هرگاه در اینها که گفته اند و در این علم که بدست هر
در حقیقت که است و در این علم که بدست هر
انظف و در اینها که گفته اند و در این علم که بدست هر
و گفته بدست هر که گفته اند و در این علم که بدست هر

لا بیمار بسیار بود در آن سال هر که بسیار داشت کرد اگر
 در وقت غریبی ماه را به کمتر بخت دلالت کند بر فقر و اگر نقص
 المیزان بخشد دلالت کند بر ازرا غنی و بسیار بر آن و غله
 و نبات است ^{۱۱} هرگاه در این ماه برق جمعه دلالت کند بر الم
 تشویش و خوارا و جوع و مرگ یا دست و اندام را در اشتغال و دلالت
 اگر صاعقه در این ماه عالت شود دلالت کند بر زیادتی آبها
 لا غله و سیره اخف و سینه و بیماری ده و نواریم یا آید و مرگ بسیار بانی
 بسیار بود و زخمی که آن کرد ^{۱۲} هرگاه در این ماه تو که آن
 دلالت کند بر کراخ و زخم و فقر و غصه و اندوه و مرگ بسیار بانی
 و مرگ صفا و سینه و غلیم یا دست بر غصه ^{۱۳} هرگاه فاخته
 سرخ جبار در دلالت کند بر فقر و اندوه و سینه و صرا و زخم و زدن
 در غصه و دانه نشسته مردم از یاد است ^{۱۴} هرگاه در این ماه
 در غم و کرم جبار در دلالت کند بر جهل و غصه یا دست آن یا بیکه که
 و بیمار مرده و دانه غله و کراخ و زخم و صفا و در ادلی سال
 بخت هم که این ماه

بیست و هرگاه در این ماه غبار از هوا بجای و دلالت کند بر کراخ
 و بخت سال و باد است و حضرت بنات در بعضی از شهرها
^{۱۵} هرگاه در این ماه بار بکشد در هوا طاف هرگز و دلالت کند
 بر بیمار و مرگ و بخت و فقر و غصه و مرگ بسیار مردم از کراخ
 بخت و مرگ بسیار بانی بسیار بود و در دلالت بکراخ و غصه
 از کراخ و غصه است ^{۱۶} هرگاه در این ماه بخت و زدن
 دلالت کند که در دلالت بر فقر و غصه و مرگ بسیار مردم از کراخ
 هلاک شود و مرگ بسیار بانی بسیار بود و در دلالت بکراخ و غصه
 از کراخ و غصه است ^{۱۷} هرگاه در این ماه بخت و زدن
 هوا است و دلالت کند بر بیمار و مرگ بسیار مردم از کراخ و غصه
 بزرگ در آن سال هلاک شود و زخم و سینه و غصه و مرگ بسیار مردم
 و اندوه و هلاک است ^{۱۸} هرگاه در این ماه بخت و زدن
 شنیده دلالت کند که بخت و مرگ بسیار مردم از کراخ و غصه
 و دلالت بر حضرت بنات در این ماه است و اطفال بود ^{۱۹}

اصحاح در فتح الغنائم و ارباب جهاد و الحاق

هرگاه در این زمانه زلزله شود دلالت بر بسیار از شغ و غم و اندوه
 مردم اگر در وقت زلزله غم غم شود دلالت بر فقر و تنگدستی
 ستم و ستمی و در ولایتها بر وجهین خودی و بر سران و ارباب
 زلزله در شب بر طعم و نفس میزدان شود و اگر در روز بر یکباره
 اندک یا در عرض گشته و حضرت و ارباب پادشاه رفته و
 خونریزی شود و اگر در صبح افتد

ایناه سرور زبانخ ر درو بخام
صفت برای دهم در صوفی خزر ر نور انباه هوا خوش بود
سهر خزان نیک بود و عوا گوشتی کریم خزر درین
و کربا به کتر با یرفت و بو خوش لیا درین ناست
هرگاه در انباه کوف افتد دلالت کند که مرد
بزرگامه از گشته نود و خد و صفت لب بود اشک
یکایه شترن بر نه و سر در یکانه که خفته نود
هرگاه در انباه خور افتد دلالت کند بر صلح
و لب از جانی

دربار سادات و سیره و ادب و علم از زبان گفته که اگر هست
خوش فخر سرج شود و دلالت گفته که علاج خراج گفته و زور او
و غلبه بیکار و اگر نزد یک صبح گرفته شود و دلالت گفته که اگر
و چند گفته نزد و در میان لشکر خزان بر سر شود و در دل
اشتباه بسیار بود که از زنها باخ اما در آخر سال است
پیریه آید هرگاه در اینها افتاد بایزده گفته که
که در خطر و بخور و خفته از هر نوع غم که از دل فراموش
هرگاه در اینها افتاد بایزده گفته که اگر
اسیر سیره و غرق شده فی سقین و حال بنام است میگوید
و علم بسیار شود از زبان گفته هرگاه در اینها افتاد
راست برای دلالت گفته و صحت مردم اگر هرگز سر هم آمده باشد
سینه به و میگوید و در زنها از زبان کرد هرگاه
سند و گفته در برای دلالت گفته که در دلالت با هر چند خفته
و خوشتر می شود و باران گفته بود و در میان فارس را سادات و صحت

و جزو نیز می شود و باران مکمل بود و مردمان فارس را اسنان و حصه آن

و اما هر کس را این اثر شود در هر چه دلش را بخواهد از مردم انوار کند
 بهر کس
 در این نزد هم زبان را بر او طبع فرود آورد و اول هر کاه که
 افتد دلالت کند بر تنه دست و در هر نزد بر سر نهاده و طبع
 گفته اند اگر کسی افتد بر سر نهاده و طبع سرخ شود دلالت کند
 بر ایزد الهی و در هر سال در کثرت بسیار از این دهان
 هر کاه که حرف افتد دلالت کند بر حرف و خط
 و هر کس را خط در دل است تمام دهان سر درم که صاف باشد
 اگر کوفته آن در طرف مشرق و در عظم در در هر کاه اگر
 بود بر سر نهاده و دلالت کند که غله کمتر شود و بهار بسیار
 و شکر خرد که از آن طرف و جواب اگر بوفته که فتن
 است و هر کس بود دلالت کند که پادشاه و پادشاهان
 هزار کس و تا سبک که کم شود از زبان از کاه و از او که
 حرف فاکتور بود در طرف مشرق و کمتر بسیار به بود
 و پادشاه مشرقی از آن

و پادشاه مشرق را در هر چه او را خط افتد داشت و مشرق را بود
 در هر کس از غله خوب بود هر کاه که افتد بر سر نهاده و طبع
 کند که در بهر چنانکه بوفته و در هر نزد بر سر نهاده و طبع
 لا در هر کس از غله سر درم که پادشاه و پادشاهان
 بر ایزد دلالت کند بر زبان و از آن لغت و سکه و پادشاهان
 اگر هر کس بود دلالت کند که فتنه و سخن و بر طبع
 و هر کس کوفته آن بود هر کاه که حرف افتد از برای
 دلالت کند بر حرف و پادشاه و در عظم و پادشاهان
 و بهار و سر درم که پادشاهان و از آن پادشاهان و پادشاهان
 با کیه که هر کس از هر شایسته و فاکتور در دلالت کند که سوار
 به جانب و سر بود هر کاه که حرف افتد
 دلالت کند که هر کس از زبان و پادشاهان و پادشاهان
 و از شایسته و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
 هر کاه که حرف افتد دلالت کند که مردم و پادشاهان و پادشاهان

و پادشاه مشرق را در هر چه او را خط افتد داشت و مشرق را بود
 در هر کس از غله خوب بود هر کاه که افتد بر سر نهاده و طبع
 کند که در بهر چنانکه بوفته و در هر نزد بر سر نهاده و طبع
 لا در هر کس از غله سر درم که پادشاه و پادشاهان
 بر ایزد دلالت کند بر زبان و از آن لغت و سکه و پادشاهان
 اگر هر کس بود دلالت کند که فتنه و سخن و بر طبع
 و هر کس کوفته آن بود هر کاه که حرف افتد از برای
 دلالت کند بر حرف و پادشاه و در عظم و پادشاهان
 و بهار و سر درم که پادشاهان و از آن پادشاهان و پادشاهان
 با کیه که هر کس از هر شایسته و فاکتور در دلالت کند که سوار
 به جانب و سر بود هر کاه که حرف افتد
 دلالت کند که هر کس از زبان و پادشاهان و پادشاهان
 و از شایسته و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
 هر کاه که حرف افتد دلالت کند که مردم و پادشاهان و پادشاهان

از بیمار خوش طبع هم بهتر است بسیار بر بر باد است به باد
ولاست حق خروج کند سال اشتغال بود بسیار
از دلاهی هم آن سبب است که در قحطی بهر آنکه در لیم از سال
باد است به باد است بهر حق تو به کند و لولاست خدا که در و نه او
فصل احوال او را بگو کرد اندر اگر به سبب سوز بهینه که کند
که ترکان غلبه کند و در دلاهی هم ای کند و لیم از سال
باد است به قوت یا به و بر کار از هلاک کند ۹
هرگاه سر عز در هوا به آید دلالت کند بر بیماری افست
اگر به سبب سوز بود دلالت کند که باد است بهر بر ز کند
هلاک شود اگر به سبب سوز بود دلالت کند بهر که ضربه
و در شمع و خون به سبب سوز در طوطی سوز که تر به اندیشه
هرگاه سبب به آید دلالت کند بهر خفا
در شمع سر در غلبه و زردان و کثر نشسته و طعم آن آخر
سال احوال مردمان بگویند "هرگاه رعد بهر می شود
از بیمار خوش طبع هم بهتر است بسیار بر بر باد است به باد

[illegible][illegible]

وَمِنْ كِتَابِ الْقُدْسِ فِيهِ

مِنْ كِتَابِ الْقُدْسِ فِيهِ
مِنْ كِتَابِ الْقُدْسِ فِيهِ
مِنْ كِتَابِ الْقُدْسِ فِيهِ
مِنْ كِتَابِ الْقُدْسِ فِيهِ

أَجْمَعُ إِلَهُ مِنْ الشَّارِ وَمِنْ غَيْبِ الْخَلْقِ

وَمِنْ شَرِّ الْكُفَّارِ الْعَمَّةِ لِلَّهِ

وَالْوَحْدَانِ الْكَلِمَاتِ

اللَّهُمَّ الْعَيْنِ أَوَّلَ مَا لَمْ يَكُنْ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيْهِ وَالْإِلَه

وَعَصَبُ حَقِّهِ وَمَا لَمْ يَكُنْ

كَمَا لَا يَحِقُّ إِلَّا لِلَّهِ الْمَرْدُ

بَارِي

بَارِي الشَّيْءِ ثُمَّ رُفِدَ الْقَائِمُ الْمَشْرِقُ الْمَطَرُ

وَالْمَرْقُودُ رُفِدَ وَأَيْدِيهِ وَعَدُوُّ الشَّ

يَكُونُ الَّذِي يُكْرَهُ مِنَ الْبَنَوِي فَاصْبِرْ

أَرْضُ الْقُدْرَةِ تَكُنْ أَيْدِي الدَّرَكِ

سَدَا مِيلَ الْفَيْلَالَةِ وَالشَّعْطِ فِي

خَيْرِ الدُّنْيَاءِ وَالْأَخْرَاءِ الْمَلْفُ كَلْبِ

الْوَادِ الْهَامِيَةِ الْمَوْجِدِ عَلَى عَذَابِ

بَعْدَ الْعَمَّةِ فَاطِحِ حَوَائِجِ الْخَلْقِ

بِالْعَجَلِ وَالْكَفَافَةِ أَوْ يَكُنْ

أَبِي مُحَمَّدٍ أَلَمْ يَكُنْ الْعَيْنِ عَلَى النُّجَى

الْأَعْظَمِ وَالْمَلِكِ الْمَشْرِقِ الْمَعْظَمِ

وَالْمَلِكِ الْقُدْرَةِ وَالْإِلَهِ وَعَدُوُّ

الرَّسُولِ وَالْوَلِيِّ الْمَلْعُونِ يَا

الذين اقبلوا على صاحب خولج في ايام
النجار والشار والعتاب خارب السعيد
والجواب من عيون امة شايخ يوم الحسا
الخرم من الحسمات والنواب من
الاعمال والادبار الظالم عند اولى
الانساب الكاف في جميع الكتاب المجدي
جميع العقاب الخاطي بكل الشف
الكتاب المذاب الخالد على غضب
لكل الوهاب من الخطا عليه
اللعنة والعتاب اللهم العن على
الامثل الاخرج الاعوج الحق
الخليقة بغير الحق الفاسق القضا
والثاقف الكافر وكذا

بسم

الشيطان يارث كلام الملك للملك
فما الاخر الى ماين وشارب الترفق
ولايس الخطران امام امير التيران
ثالث قانون وقلم ماين مبطلي الا
باب واحكام القرآن المصحح بكل
النهر وان الواصل على عقاب الرحمن
الشيطان بن الشيطان **عنه**
عنه عليه اللعنة والتيران
اللهم العن على جارب خليفة
الترمان مجوس امة رسول الشيطان
سيد اهل بيت الامين عدا الله
وعدا امير المؤمنين المكني محي
الكافرين وامير الفاسقين الفاجرين

يَسْتَبِيحُ تَبْلُجُ مَا يَجِبُ سَبْدُ الْمُسْلِمَةِ
الْمَلْعُونِ بِالَّذِي لَا يَلِدُ وَلَا يُولَدُ
ثَلَاثُ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ
وَالْأَوَّلِينَ وَلَعَنَ اللَّهُ مِنَ الْأَوَّلِينَ
الَّذِينَ مَوَّحُوا سُلَاسِمَ الْفِيلِ وَالسَّيْفِ
وَالْفُلُكَيْنِ **أَخْبَرَنَا** **أَبُو بَكْرٍ** **وَأَبُو بَكْرٍ**
غَضِبَ الرَّحْمَنُ عَلَى الْفِيلِ وَالْأَوَّلِينَ
الَّذِينَ نَذَرُوا الْأَكْبَرُ الْقُرْعَوِيَّ بَنِي
الضَّمَاكِ الْكَافِرِ الْمُنَافِقِ السَّيِّئِ الْفَاسِقِ
لِيَا أَلِيَّيَ الطَّالِبِ الْعَادِي الْعَادِي
الضَّمَاكِ الْمُنَافِقِ الْمُنَافِقِ الْمُنَافِقِ
الضَّمَاكِ وَالْأَوَّلِينَ سَبْدُ الْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ
الْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ

حج

جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ
شَارِبِي الْخَمْرِ وَالْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ
الْكَلْبُ وَالْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا
وَاللَّهُ اسْوَدَّ وَجْهَهُ وَالْأَوَّلِينَ
بِخِيَارِ خَالِي الْأَرْضِ وَالْأَوَّلِينَ
أَمِلُوا لَا تَتَّبِعُوا الْمُنَافِقِينَ
مَنْ تَتَّبِعُوا يَتَّبِعُوا الْكَلْبَ
الْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ
فَعَبْرَ الْمَاءِ بِالْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ
الْعَيْنُ عَلَى الْكَلْبِ الْمُنَافِقِ
الْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ
الْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ وَالْأَوَّلِينَ

كَلَامُ عِثْمَانَ الْغَدَارِ عَدُوِّ اللَّهِ وَعَدُوِّ
 الرُّسُولِ وَعَدُوِّ الْيَحْيَى وَالْكَوَادِرِ
 الشَّيْقِ الْمَشْفُوقِ وَيَنْ أَلَسِمَ الْفَخَّارِ
 الْخَامِرِ فِي الْيُودِ وَالْجَدِمْ خَيْنَ بِنَا
 وَادِي الْعَرَبِ وَالْجَمِ الْأُمِّ فِي
 عَذَابِ حَبْتَيْمَ فَإِنَّ الْجَدَّ اللَّهُمَّ
 عَلَى الشَّيْثَةِ وَالْمَلْعُونَةِ الْمُعْتَدَةِ
 الظَّالِمَةِ الْبَاعِثَةِ الْكَافِرَةِ الْخَالِ
 رِجَةَ الْخَائِنَةِ الْبَاعِثَةِ عَلَى جَرِّ
 الْجَمَلِ الْبَائِثَةِ عَذَابِ الْمَلِكِ الْأَعِ
 زِمْ الْأَحْمِلِ الْمُعْتَدِلِ بِقَوْلِ الدَّارِ
 الْأَيْضَلِ مِنَ الثَّوَابِ بِشَرِّ الْأَشْرَارِ
 وَخَلِيفَةِ الْكُفَّارِ الْخَائِنِ فِي بَيْتِ الْأَمْرِ

和

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي اتَّبَعُوا
مُتَّبِعِينَ تَقَالِ حَادِثَاتِ الْخِلَافِ وَالْخِلَافِ
الْبَدْعِ فِي الْحَجِّ وَالطَّوَافِ الْكَامِلِ
الْقَامِعِ الْعَيْنِ لِلشَّيْءِ الْأَجْمَعِ
الْمَكُونِ الْوَسْوَاسِ الْخَاسِ لِلذِّبِ
بُؤْسِي فِي صَدْقِ الْخَامِسِ عَدْوِ
الْعَدُوِّ وَآمِلِ الْفَرْقِ فِي الْكَلْبِ
الْحَجْرِ وَالْعَيْنِ وَاللَّهُمَّ الْعَيْنِ
الْكُوفَةِ وَالْبَعْدِ الْإِثْنَيْنِ عَمْرٍ
سَدَادِ بَاعِثِ الْإِحَادِ مَلِكِ الْفَسَادِ
الْمَلْعُونِ وَالْمُسْتَبَدِّ وَالْمُوَادِّ الْكَافِرِ
بَيْنَ الْكَافِرِ مِنَ الْإِبَاءِ وَالْأَحَدِ وَاللَّيْلِ
مِنْ كُلِّ صَالِحٍ سَدَادِ الْمَعْدِ

فِي يَوْمِ الْمَعَادِ الشُّعُورِ فِي جَمِيعِ الْعِلَادِ
 بِالْغُلَا وَالْعِبَادِ الْقُوتِ الْقَوَادِ لَعْنَهُ
 اللَّهُ عَلَيْهِ مَعَ الشَّطَارِ فِي قَوْمِ
 عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُمَّ اشْفِ عَلَى مَنْ
 خَبَرَ الْدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ فِي زَمَانٍ شَدِيدٍ
 كُنْ بَلَاءٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ الْوَلَدِ الْأَمَةِ
 أَنْجِيتِ الْفَاجِرَ مَاتِحِينَ الْكُوفِينَ فَالِدِ
 نُوْرٍ نُورٍ الْعَبِيدِينَ نَحْنُ الْعَامِلِينَ أَبَا
 عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَمَنْشَأَ الْجَنَانِ
 قُلُوبِ الْعِبَادِ بِأَعْيِ الْقُلُوبِ وَجُودِ
 فِي طَرَفِ الْعِبَادِ حَطَبِ النَّارِ
 الشِّفَاءَ الْكَلْبِ الْأَبْدِ عَفَى
 الشِّفَى الْكَذِبِ الْأَصْغَرَ اللَّهُمَّ

الْمُتَّقِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُؤْمِنَاتِ
يَوْمَ الْعَذَابِ الْكَافِرِينَ الشِّرْكِ الْمَكْرُوهِ عَذَابُ
اللَّهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ وَالَّذِينَ يُولُوا الْمُشْرِكِينَ
أَصْحَابُ عِذَابٍ عَظِيمٍ كَذَلِكَ نَقُولُ لِلَّذِينَ
لَمْ يَدْرُوا الْغَاوِي الصَّالِحِينَ الْغَاوِي
عَالِك اللَّهُمَّ الْعَن عَلَى شَدِيدِ الْعَذَابِ
مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَضْيَارِ الدَّائِلِ
الْمُجْتَنِبِ الدَّيْجَانِ الْكَفَّارِ وَالْجَنَّةِ
وَالْأَمْرَارِ وَالْعَذَابِ الَّذِي لَا يَوْمُ
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ الْمُخْتَارِ وَالْمُتَّقِينَ
إِلَى الثَّارِ عَيْنِ الْمَعَارِفِ وَالْفَضَائِلِ
مَجْمُوعَةِ الشُّعْطَانَةِ وَالْفَضَائِلِ
أَسْأَلُ الْبَهْلَانَ وَالْخَوْفِ عَمَّا لَمْ يَحِ

وَقَدْ

عَمَّا لَمْ يَحِ عَلَى الْكَافِرِينَ الْغَاوِي
الْمُهَاجِرِينَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُتَّقِينَ
الْمُهَاجِرِينَ فِي الْبَرِّ وَالْجَنَّةِ وَالْمُهَاجِرِينَ
أَصْحَابُ الْعَذَابِ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ
جَارِيَةِ الْجَنَّةِ الشِّرْكِ الْكَافِرِينَ
الْمُهَاجِرِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ أَمِيرَ الْكَافِرِينَ
مِنْ الزُّنْدَقِيَّةِ وَالْمُهَاجِرِينَ سَبِيلَ الْجَنَّةِ
أَعْيُنُ الْعَذَابِ وَالْمُهَاجِرِينَ الْعَذَابِ
الْمُهَاجِرِينَ الْمُهَاجِرِينَ الْكَافِرِينَ
الْمُهَاجِرِينَ الْمُهَاجِرِينَ الْكَافِرِينَ
الْمُهَاجِرِينَ الْمُهَاجِرِينَ الْكَافِرِينَ
وَالْوَعِيدِ عَمَّا لَمْ يَحِ

الْمُؤْمِنِينَ بِدَعَايِ سَعْدًا وَحَيْدًا
وَمُؤْمِنِينَ الرُّسُلِ وَمُؤْمِنِينَ الرُّسُلِ
الْعَظِيمِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ
أَنْبَاءَهُمْ وَمُؤْمِنِينَ أَعْيُنَ أَعْيُنِهِمْ
مُؤْمِنِينَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَعْيُنَ كَثِيرَةٍ
وَعَدْنَاهُمْ عَدَايَا شِدِيدَةً اللَّهُمَّ الْعَظِيمِ
جَمِيعًا سُبْحَانَكَ يَا مُبْدِي فَاطِمَةَ إِلَى يَوْمِ
الَّذِينَ آمَنُوا بِأَنْبِيَاءِ الْعَالَمِينَ

عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ الْأُمُورِ نَوَكِي وَبِأَحْسَنِ
مِنْ أَلِ الْكَسَاءِ نَوَسَلِي لِأَجُولٍ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ نَحْنُ
أَخْلَاصُ بِالْقَصْدِ جَوْنِ رَدِّي
دُرِّ

وَأَجِبَ الْوُجُودَ وَأَجِبَ الْوُجُودَ
الَّذِينَ بِأَمْنٍ لَدَيْكَ عَنِ الْأَشْيَاءِ
وَالَّذِينَ عَنْ شَابَهَةِ الْأَشْيَاءِ
صِفَاتِهِ وَشَهَادَتِ بَرْنِيَّةِ مَصْنُوعَاتِهِ
وَدَلَّتْ عَلَى حِدَايَتِهِ أَيْدِي الْأَوَّلِينَ
بِالْأَيْدِي وَالْحُرُوفِ بِالْأَشْيَاءِ وَاحِدَةٍ
لَا مِينَ يَلِيهِ وَمَوْجُودَ الْأَمْنِ عَلَيْهِ قِي
الْقُلُوبِ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَصْطِفَاءِ
وَبِأَعْيُنِهَا أَعْيُنُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَالْبَحْرِ
مِنْ عَرَبِ الْعَرَبِ وَالْحُرُوفِ وَالْبَطْنِ
الْقَمَرِ الْقَطَائِلِ مِنَ النُّجُومِ وَالضُّفَى
وَبَيْنِي وَبَيْنَ قُلُوبِي وَسُجُودِي وَتَوْبَتِي
طَيِّبِ نَفْسِي أَيْدِي أَيْدِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى

وَعَلَى الْوَعَيْنِ فِي الدَّيْمِ صَاحِبِينَ
الْوَاهِدِينَ الْجَمْعُ السَّيِّئِينَ عِيَهُ وَوَصِيَهُ
وَحَافِظِينَ وَخَلِيفَةً وَصِيَهُ أَمِيرَ الدَّيْمِ
وَتَعْيُوبِ الدَّيْمِ وَقَالُوا عَمَّا تَحْمِلِينَ الدَّيْمِ
جِيَهُ قَرْنِ الدَّيْمِ وَالْعَائِلِ عَلَى بِنِ الدَّيْمِ
ظَالِبِ وَعَلَى بِنِ الدَّيْمِ الدَّيْمِ وَ
صِيَانِ الدَّيْمِ وَأَعْلَامِ الدَّيْمِ وَصِيَهُ
الدَّيْمِ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْأَعْلَى
إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ



اللَّهُ مَا لَكَ الْمَلِكُ نُوْرُ الْمَلِكِ مَنْ شَاءَ
 وَتَنْزِيْعُ الْمَلِكِ مَنْ شَاءَ وَتَنْزِيْعُ الْمَلِكِ مَنْ شَاءَ
 لَيْدَانِ مَنْ شَاءَ وَبَدَكَ الْحَبْرُ إِنَّكَ عَلَى
 كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نُوْرُ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَنُوْرُ
 النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَنُوْرُ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَنُوْرُ
 الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ وَنُوْرُ مَنْ شَاءَ بِغَيْرِ حَسَابٍ
 وَعِنْدَهُ مَقَالِحُ الْعُجْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ
 وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا يُضْفِطُ مَوْزَنُهُ
 إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حِجَابَ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ
 لَا رُطْبَ وَلَا بَابَ إِلَّا فِي كِتَابِنَا يُنَادِي
 الرَّكَابُ أَصْحَابُ الْإِبْرَاهِيمَ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ
 لَكُمْ فِيكُمْ جِبْرِي وَآمَنَّا بِهِ إِنَّكُم كُنْتُمْ لَافْعَالٍ
 بَاطِلِينَ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ

لَمْ يَكُنْ أَوْ كُنْ أَوْ كُنْ أَوْ كُنْ أَوْ كُنْ أَوْ كُنْ
 أَوْ كُنْ أَوْ كُنْ أَوْ كُنْ أَوْ كُنْ أَوْ كُنْ أَوْ كُنْ
 رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ الْفَرَبُ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ
 وَفِيهِمْ عَقْلُهُمْ مَعْزُونٌ اللَّهُ نُوْرُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُوْرِهِ يَكْسِبُ كُلُّ
 شَيْءٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي رُجَاةٍ
 الرَّجَالِ كَالْمَاءِ كَوْنٌ دَرَجَتِي وَفِيهِ
 مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْكَ لَهَا
 وَلَا حِجَابُهَا بَكَادُ فِيهَا بَيْضٌ وَلَوْ لَمْ
 تَكُنْ نَارُ نُوْرِ عَلَى نُوْرِ يَهْدِي
 اللَّهُ لِنُوْرِهِ مَنْ يَسَاءُ وَبَصُرَ اللَّهُ الْإِنْسَانَ
 مِمَّا لَمْ يَكُنْ وَاللَّيْسَ وَاللَّيْسَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
 بِأَرْوَاحِهِمْ

بِأَرْوَاحِهِمْ

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته وبرهانه



وَقَدْ سَرَّكَ مَا لَنَا مِنْكُمْ مَا لَا نَعْلَمُ
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا
عَلَى الْمَلَكَةِ فَقَالَ أَتَيْنَا بِالسَّعَةِ
مَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا أَتَجْعَلُ
لَهُ عِلْمَ تِلْكَ الْأَمْثَلِ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَتْ بَشَرًا مِثْلُكُمْ
إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْلِهِ رَفَعَ دَرَجَاتٍ مِنْ
تِلْكَ إِنْ رَبُّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ لَقَدْ
جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ
مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَاحِمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَذَرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ
الْعَذَابُ الْعَظِيمُ وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْمِنُ

بِهِ اسْتَنْصَاةُ الْغَيْبِ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ
إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدُنَّا بِمَكِينٍ مُبِينٍ قَالُوا
اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ
عَلَيْهِمْ وَكَذَلِكَ يَكْنُ يُوسُفُ فِي
الْأَرْضِ يَكُونُ وَأَمَّا هَاجِبٌ بَشَرًا
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا
نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَاذْكُرْ فِي
الْكِتَابِ إِدْرِيْسَ إِذْ كَانَ صَادِقًا
بَيْنَنَا وَرَفَعْنَا دَرَجَاتِهِ أَهْلًا
مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ جَعَلْنَا مَعَ نُوحٍ
وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَءِيلَ وَ
مِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجِبِينَ إِذَا سَأَلُوا

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, discussing the importance of the book and its impact on the community.

لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ قَبْلَ الْإِسْلَامِ وَكُنْتُمْ عَلَى فِتْرَةٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهُ
يَسْتَعِذُّونَ بِاللَّهِ فَاسْتَعِذُّوا بِهِمْ وَبِعِزَّتِهِ لَا تَلْمِزُوهُ لَعَلَّكُمْ تَكُونُونَ
مِنَ الْمُذْهِبِينَ
يَسْتَعِذُّونَ بِاللَّهِ وَبِعِزَّتِهِ لَا تَلْمِزُوهُ لَعَلَّكُمْ تَكُونُونَ
مِنَ الْمُذْهِبِينَ
دَعَا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّمَنِ اللَّهُ دِينٌ لَّيْسَ بِالْإِسْلَامِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ
وَمَا يَكُونُ لَكُم مِّنْ دِينٍ قَبْلَ الْإِسْلَامِ
لَا عِشْيَا لِأُولَئِكَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَیْكَ فِيمَا أَفْعَلْتَ مِنْهُ
وَأَنْتَ خَيْرُ الْأَوَّابِينَ وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي
الْأَرْضِ فَجَعَلْنَا لَكُم مِّنْهَا مَعَابِشَ فَلْيَلَا
مَّا تَشْكُرُونَ وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَ
الْقَبَا مِمَّا دَوَّاسِي وَأَنْتَبْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ
شَيْءٍ مَّزُودٍ وَجَعَلْنَا لَكُم مِّنْهَا مَعَابِشَ
وَمَنْ لَّسْتُمْ لَهُ بِإِذْنَاتٍ وَإِنْ مِنْكُمْ لَمُجْرِمُونَ

22

[illegible]

كَيْفَ وَرَسُولِهِ لَتَعْرِفَ بَيْنَ أَجْدٍ مِنْ
رَسُولِهِ وَقَالُوا امْنَحُوا وَاطْعِنَا غَفَرَ اللَّهُ
رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ
شَيْئًا الْاَوْسَعُهَا طَامَا كَيْتَ وَ
عَلَيْهَا مَا اَكْنَسَتْ رَبَّنَا الْاَوْ اَحَدًا
اِنْ لَخِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا وَتَبْنَا وَلَا
نَحْمِلْ عَلَيْهِ اِصْرًا كَمَا جَعَلْتَهُ عَلَى
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا
مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا
وَارْحَمْ لَنَا وَارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا
فَاَصْرِنا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا
وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ

تَعْلَمُكُمْ اَوْ كُنْتُمْ اَعْدَاءُ قَالَتْ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
فَاَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِ اٰخِوَانَا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا
حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا
كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ فَلَا رَأْيَ لَكُمْ اِنْ اَعْدَاكُمْ
يَتَّبِعْكُمْ وَاَبْصَارَكُمْ وَخَمَّ عَلَى قُلُوبِكُمْ
مَنْ اِلَّا يَحْمِلَ اللَّهُ بِأَنفُسِكُمْ اِنْ تَطْرُقَ
بُصُرُ الْاَلْبَابِ ثُمَّ مِمَّ يَصْدُقُونَ اِذْ
يَسْتَعِينُونَ رَبِّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اٰيَةً
ثُمَّ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ مِنَ الْمُلْكِ مَرَّةٍ
وَمَا جَعَلَ اللَّهُ الْاَبْشَدَى و
لِيُظْهِرَ فِي قُلُوبِكُمْ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ
اللَّهِ اِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُرِيدُ حِكْمًا وَمَعْنَى الْقَوْمِ

لِلْحَى الْفَبُومِ وَقَلْبَابِ مِنْ حَلْ ظَلَمًا
وَمَنْ بَعْلٍ مِنَ الصَّيَابِ فَلَا يَخَافُ
ظَلَمًا وَلَا مَخَافًا حَقَّ قَائِلُهُ وَبَدَا
الْأَوْصَاقُ قَالُوا كَانَ لَهُ مِنْ مَقْبُولٍ بَصِيرَةٌ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْصَرِفِينَ
وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ
خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَا فُؤَادَهُمْ لَا
يُصِيرُونَ سَلَامًا فُؤَادَهُمْ سَدًّا وَمِنْ
أَفْئِدَتِ الشَّاقَّةِ وَالسَّيِّئَةِ الْقَسْرِ
إِنْ هَرَوُا إِلَهًا يَهْرَوُا وَيَقُولُوا
مُحْسِنٌ مُبْتَلٍ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا
أَمْوَالَهُمْ وَكُلَّ أَمْرِ مُسْتَعْتَبٍ وَلَعَلَّ
جَانَهُمْ مِنَ الْكُفْرَانِ مَا فِيهِ مِنْ جِدْرٍ

لا

يَكْفُرُ بِالْإِنْفَةِ قَامَتِ الشُّدُورُ قَالُوا
يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ لَمْ يَكُنْ لَهُ
بُحْرَانٌ مِنَ الْإِنْفَةِ كَالْقَوْمِ بَادٍ مِنْهُمْ
لُطُفَاتٍ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ
هَذَا يَوْمُ عِيسَى كَذَبَتْ قُلُوبُهُمْ يَوْمَ يَكُونُ
عَبْدًا لِقَوْمٍ لَا يَحْكُمُونَ وَأَزْدِجَرْدًا عَادِيَةً
إِلَى الْغُلُوبِ فَانْخَسَفْنَا أَبْوَابَ النَّمْلِ
بِمَاءٍ مَسْكُورَةٍ فَنَجَّيْنَا الْإِنْفَةَ مِنْهَا فَانْخَسَفْنَا
عَلَى آيَاتِهِمْ قُلُوبُهُمْ وَأَزْدِجَرْدًا
دَاكِرًا لِنَفْسِهِ الْغَرَابِطُ رَدَّتْ رَأْسًا
قَوْمٌ فِي شَرِّ نَفْسٍ مُنْجَرِدِينَ مِنْ شَرِّ نَفْسٍ
مُسْتَعْتَبَةٍ لَوَاتٍ لَوَاتٍ مُنْجَرِدِينَ
أَنَّهُ مَرَالٌ مَرَالٌ يَوْمَ يَكُونُ عِيسَى

فِي الْأَرْضِ جُلُودًا مِثْلَهُنَّ لَا تَعْلَمُ
 فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ مَا تَعْلَمُ
 وَلَا تَحِيطُ بِشَيْءٍ مِّنْ شَيْءٍ
 وَلَٰكِن مَّا تَكُنْ تُبَاهِي
 النَّاسَ بِشَيْءٍ مِّنْهُ
 وَلَٰكِن مَّا تَكُنْ تُبَاهِي
 النَّاسَ بِشَيْءٍ مِّنْهُ
 وَلَٰكِن مَّا تَكُنْ تُبَاهِي
 النَّاسَ بِشَيْءٍ مِّنْهُ

بسم الله الرحمن الرحيم
 إِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَخَبِيرٌ بَلَدٌ
 أَمِينٌ وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ
 النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ
 أَنْ يَبْلُغُوا أُمَّةً أَتَمَّتْ
 مِنْ نَفْسِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ
 فَقَالُوا لَا مُعَادَاةَ لَنَا
 بِهَذَا أَلَمَ يَكْفُرْ بَعْدَ مَا
 بَعَثْنَا فِي هَذِهِ أُمَّةً
 مِمَّنْ يَعْلَمُونَ

[illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى
عَلَى الْعَرْشِ بَعِثْنَا الْبَلَدَ النُّجُودَ
أَطْلَعَهُ جِبْشًا وَالثَّغَرِ وَالْقَمَرِ
وَالْجُودِ مُسْتَحَرَاتٍ بِأَمْرِ آلِهِ
أَخْلَقَ وَالْأَمْرَ لَنَا ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّ
الْعَالَمِينَ وَالصَّافِي صَفًا فَإِذَا
الْأَجْرَاتِ نَجْمًا فَإِذَا لَنَا الْيَابِ فِيهَا
إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ رَبُّ السَّمَوَاتِ
الْأَرْضِ وَنَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمُنَظَّاتِ
إِنَّا نَبْنِ السَّمَاوَاتِ الدُّنْيَا بَيْنَهُ الْكُورِ
كِي وَحِطَّائِينَ كُلِّ شَيْطَانٍ رَاةٍ

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأَةِ الْأَعْلَى وَ
يُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ دُجُورًا
لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ إِلَّا مَنْ
خِطَفَ الْمُخَظَّةَ فَنَجَّاهُ مِنْهَا
ثُمَّ قَاتِلٌ فَاسْتَفْتَاهُمْ أَمْ أَنْجَدَ خَلْفَنَا
أَمْ نَخْلَعْنَا إِنْ لَمْ يَخْلَفْنَا فَمِنْ طَائِفٍ
لَا رَيْبَ بِأَهْوَيْنَا أَجَبُوا دَاعِيَ اللَّهِ
وَأَمَّا بِنَايِهِ يَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ
وَيُجِبُكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ فَقَحْنَا
أَبْوَابَ السَّمَاءِ مَاءً مُنْجِيَةً
فَجَزَّ نَا الْآنَ مَنْ غَبُورًا فَانْقَلَبَ الْمَاءُ
عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بِأَمْرِنَا حَتَّى
قَالَ لَيْسَ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْقُلُوا

بِأَفْئَالِهِمْ التَّنْزِيلَ وَالْأَرْحَاقَ فَقَدُوا
سُدُورَ الْأَيْسَلِطَانِ كُلِّ أَوْجِيٍّ إِلَيْكَ أَنْتَ
اسْمِعْ صَوْرِي أَمِنْ قَعَالُوا أَسْمِعْ صَوْرِي
مَحْيَا يَهْدِي إِلَى الْبَيْتِ قَامَتَاهُ وَلَمْ
يُفَوِّدْ بِي خَلْقًا أَبَدًا وَأَنْتَ عَالِي حُدُودِنَا
مَا أَلْجَدُ حَاجَةً وَلَا لَوْلَا أَنْتَ كَأَنَّ
يَقُولُ يَعْجَبُنَا عَلَى اللَّهِ سَيَطْفَأُ إِذَا جَاءَا
نَحْنُ اللَّهُ فَانْقَضَ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ
فِي دِينِ اللَّهِ أَمْوَاجًا مُتَجِدِّدِينَ
اسْتَعْمَرُوا أَنْتَ كَانَ قَوْلًا بِأَمْرِنَا وَجِئِمْ
أَنْزِلُوا بَرِّ وَارْتَدَّ كَانَتْ مَخْرَجُ الْخَيْرِ
وَمِنْ ذَلِكَ مَا كَانَ مِنْ طُوبَى لِمَنْ رَاحَ فَعَلِمَ
وَلَمْ يَزَلْ فِيهِمْ رَيْبٌ لَا يَتَّيْنُ لِيَوْمِهِمْ أَتَى تَرْجِيهِمْ

لَهُمْ وَشَاوِدُهُمْ فِي الْأَرْضِ فَذَاهِبَتْ
مُتَوَكِّلًا عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ
يُخَوِّفُهُمْ كَيْفَ يَشَاءُ اللَّهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
بِحَبْلِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ تَلَؤَالِفَ إِدْرَارٍ
الْهَدَابِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِفَوْزٍ لَكُمْ
وَيُخَوِّفُهُ أَيْدِيهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَافًا
عَلَى الْكَافِرِينَ يَكُنِ مَكِيدُونَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ وَلَا تَخَافُوهَ أَوْفَاءَ أَوَمَّةٍ لَا يُمِ ذَلِكُ
فَضَّلَ اللَّهُ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ
ذَوِ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ هُوَ الَّذِي أَبَدَكَ
بَصَرَهُ بِالْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا
فَلَوْ عَالِمُونَ لَوِ اتَّعَلَقَ مَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا مَا آتَيْنَا بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ

لَكِنَّ اللَّهَ آتَى بَيْنَهُمْ أَنْتَهُمْ مِنْكُمْ لَقَدْ
بَايَعُواكُمْ مِنْكُمْ مِنْكُمْ مِنْكُمْ مِنْكُمْ
عَلَيْهِ مَا بَعِثْتُمْ مِنْكُمْ مِنْكُمْ مِنْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ وَوَفَّ دَجِيمَ فَإِنْ كُنْتُمْ
فَعَلَّ جَسَدِي اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ
لَوْ كُنْتُ وَمُؤْمِنَاتُ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
وَالْقَبْرِ قَلْبُكَ حَبَّةُ مَيْتِي وَ
لِيَصْنَعْ عَلَى عَيْنِي إِذْ تَنْتَهَى أَعْيُنُكَ
فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى مَن يَكْفُرُ
وَقَسَمْتُ الْوُجُوهَ لِلَّذِينَ اقْبَلُوا
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَبُعِيدُوا
أَلَدُّ دُودٍ وَالْعَرْشِ الْحَبِيبِ فَجَاءَ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ

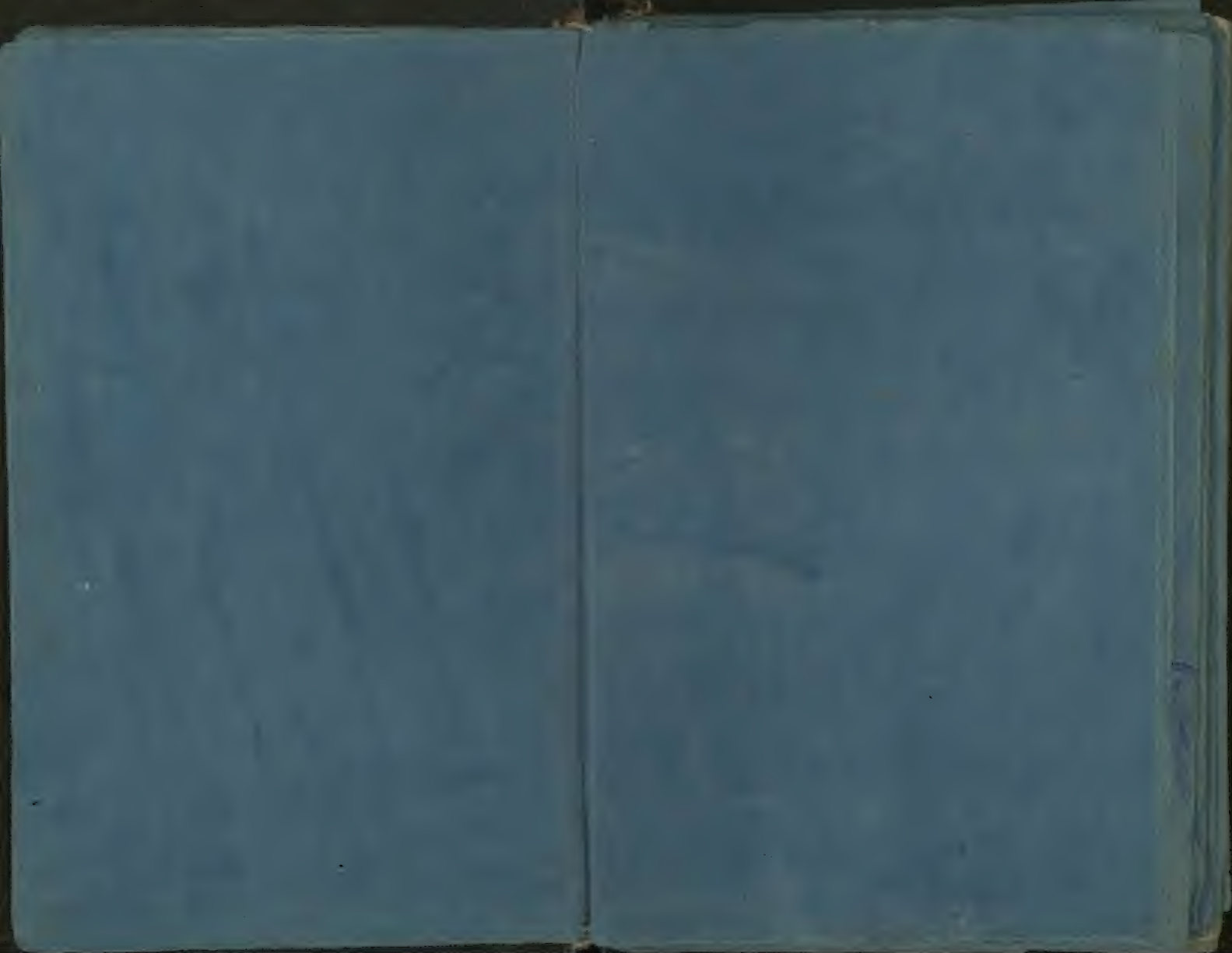
کلامک و اطفالک و اربابک و مسکینک
جمع احوالک من المکین و الصالحین
و الصالحین و الصالحین و الصالحین
و الصالحین و الصالحین و الصالحین

ثم انما لکما یخفی فی الصالحین و الصالحین
و الصالحین و الصالحین و الصالحین
و الصالحین و الصالحین و الصالحین
و الصالحین و الصالحین و الصالحین
و الصالحین و الصالحین و الصالحین
و الصالحین و الصالحین و الصالحین
و الصالحین و الصالحین و الصالحین
و الصالحین و الصالحین و الصالحین





















از پس تو حیدر زان در پس نغمه رسول
کفر نپذیرد و بخشش اندوز را برتر
ذات را بسودش توان جز با ثمر صفات
عقل را برداشت نم چو تقدیر محال
شیع حیدر بر آدم هم من ایندیند
خوشدل امر و فرستد از آنکه با همری
فتح خیر در بخشش که رود ادرم کن
آفتاب محشر سی تیغش و چون چشم او
خواج کونین نفیس خویش خواندش من چپا
دوینیکو تر نشاند کاین دوازده کوثر
چه علی خواجه چه خواجه علی این طرد و پس
حقبت زنی گفت من در فارسیه کی می می
قل تعالو ادعوا انفسنا زایات کتاب
خواجه اسلام فرموده است که من علی
یا حدیثش بربری باشد که بعد از من سال

کی پسندم جو که روح حیدر صعد کسرم
حاشا نه کافسم که اندوز را برتر کنم
ارضا تشن عاجزم چون روح ذاتا یک
کرشیش چون شریک ذات حق با کس
بر پدر زان رحمت ارم شکر برادر کنم
نهذا خستیم و نه پروای از احسن کنم
که مددیایم ز عولش فتح صید کنم
موی که شکور کویم مرعیه شکر کنم
از عوارض خسته اندر نفس یک جوهر کنم
یک حقیقت را طبر ز دام و کوشش کنم
خوش قادت است اندرین محسنی غش از برسم
مغیش دیکر نشد که لفظ را دیکر کنم
صدق قول خویشش آیت در خور کنم
مجلس سلامیان پر زب پر کوهر کنم
کوش براف ز دار او اسپند کنم
کوش

